

به نام خداوند جان و خرد

یادداشت آغازین

همان‌گونه که در پیشگفتار کتاب نامورنامه شه‌ریار (شاهنامه (1)) اشاره شد در طرحی که نگارنده برای تألیف دو کتاب درس شاهنامه در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها پیشنهاد کرده، هدف انتخاب ابیاتی از بهترین و شاخص‌ترین بخشها و داستانهای حماسه ملی ایران بوده است. بر اساس این طرح و در پی مجلد نخست، در کتاب کنونی 1710 بیت از سه داستان فرود، بیژن و منیژه و رستم و اسفندیار برگزیده شده است. مقدمه کتاب دربردارنده بخشی است بسیار مختصر و مروری، در باب حماسه‌سرایی/نویسی در تاریخ و ادبیات ایران؛ پس از آن برخی از مهم‌ترین مسائل و موضوعات مربوط به شاهنامه - باز به اجمال - برای آشنایی دانشجویان و علاقه‌مندان آمده است که خواستاران باید تفصیل آنها را در مقدمه کتاب دیگر نگارنده با نام دفتر خسروان (تهران: سخن، 1390، چاپ دوم 1394) و یا منابع ارجاع داده شده در زیرنویسها مطالعه کنند. در بخش توضیحات هم به شیوه کتاب پیشین عمل شده و فقط در معرفی کسانی که قبلاً در شاهنامه (1) توضیحاتی درباره آنها آمده، به همان مطلب ارجاع داده و از تکرار پرهیز شده است.

گسترده‌گی و دشواری متن شاهنامه باعث می‌شود که بار دیگر نگارنده از همه استادان، محققان، مدرّسان، دانشجویان و علاقه‌مندان این‌جن جان درخواست کند که لطفاً با تذکر س‌هو و خطاهای احتمالی موجود در مطالب مقدمه و تعلیقات این کتاب، یافته‌ها و راهنماییهای علمی خویش را از این بنده دریغ نفرمایند.

تألیف، چاپ و انتشار این کتاب نیز همچون شاهنامه (1) مرهون الطاف، حمایتها و زحمات سروران ارجمند جناب آقای دکتر احمد احمدی، رئیس سازمان سمت، جناب آقای دکتر حسین هاجری، مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی سازمان، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی و جناب آقای دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد، نخستین پیشنهادکنندگان تألیف کتابهای درس شاهنامه به این جانب، سرکار خانم مریم فلاح‌شجاعی، کارشناس نستوه و نیک‌خوی گروه ادبیات فارسی و همه کوشندگان بخشهای مختلف سازمان سمت است. از یکایک این بزرگواران فرهنگ‌گستر هزاران بار سپاسگزاری می‌کنم و آرزو دارم دو کتاب شاهنامه (1) و (2) تا حدودی بتواند مقدمات آشنایی دانشجویان گرامی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را با حماسه ملی ایران فراهم آورد. ان شاء الله.

سجاد آیدنلو

اورمیّه - اردیبهشت 1393

aydenloo@gmail.com

مقدمه

اشاره‌ای به «حماسه» و پیشینه و تطورات آن در تاریخ و ادبیات ایران

واژه «حماسه» از «حَمَس» عربی به معنای «شدت و سختی در کار» و در اصطلاحات ادبی به مفهوم روایت داستانی منظوم یا منثور با موضوع پهلوانی و ویژگی ملی است که حوادث فراعات و شگفت در آن روی می‌دهد.¹ از دقت در این تعریف کوتاه اما نسبتاً جامع دانسته می‌شود که حماسه در معنای فنی و اصطلاحی آن چهار ویژگی اساسی دارد که عبارت است از: (1) جنبه داستانی، (2) محتوای پهلوانی و دلورانه، (3) ویژگی ملی، (4) بزرگ‌نمایی در لفظ (مبالغه) و موضوع (خوارق عادات و عجایب).

غیر از این خصوصیات اصلی، روایات حماسی در میان ملل مختلف جهان ویژگیهای جزئی‌تر دیگری هم دارد که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

1. حماسه مردم‌محور است و به وصف و ستایش انسانهای توانا و انجام‌دهندگان کارهای بزرگ می‌پردازد.
2. غیر شخصی است و خصلت اجتماعی دارد.
3. مدعی حقیقت است و به سخن گذشتگان مستند می‌شود.
4. حوادث آن در بستر زندگی واقعی رخ می‌دهد.
5. قلمرو جغرافیایی داستانها و رویدادهایش بسیار گسترده است.
6. در آن به زمان خطی و مکان واقعی بی‌توجهی می‌شود.
7. صورت منظوم آن در قالب مثنوی و غالباً وزن واحدی سروده می‌شود.
8. در بعضی داستانهای آن تناقض وجود دارد.
9. تشبیه جزء اصلی بیان حماسی است.
10. در توصیفات حماسه به جزئیات توجه می‌شود.
11. پهلوان و حفظ نام و حیثیت او جای‌نمایی در آن دارد.
12. نبرد تن به تن در حماسه مهم است.
13. از اسبان ویژه و رزم‌افزارهای مخصوص در آن یاد می‌شود.
14. دیو، اژدها، جادو، گول، پری و موجودات شگفت در آن نقش‌آفرینند.
15. کاخها و خانه‌های شکوهمند در آن وصف می‌شود.
16. سفرهای طولانی و مخاطره‌آمیز در حماسه روایت می‌شود.

1. ر.ک: شفیی کدکنی، 1372 الف، ص 9.

17. خون‌ریزی و کین‌توزی در حماسه‌ها دیده می‌شود و ...².

خاستگاه نخستین حماسه، سرودهای پهلوانی است که راویان آنها را به صورت شفاهی در دربارها و بزمهای بزرگان و نیز بین عموم مردم می‌خواندند و بعدها این داستان - سرودهای شفاهی به شکل مکتوب درآمد و نگه داشته شده است.³ داستان‌گزاران شفاهی در میان ملل گوناگون با القاب و عناوینی خوانده می‌شدند که شماری از معروف‌ترینشان چنین است: راپسود در یونان، ژونگلور و ترور در فرانسه، اشپیلیمان در میان ژرمنها، اسکالد در نروژ، اسکوپ در انگلستان، اسکوموروخی در روسیه، بارد در سلت، گوزلار در میان صربها، مابو در قبايل سودان و عاشیق در قفقاز، آسیای میانه و آذربایجان.⁴ در ایران پیش از اسلام از دوره اشکانیان تا روزگار ساسانیان، راویان داستانها در میان عامه مردم یا در دربارها و مجالس اعیان «گوسان» نامیده می‌شدند⁵ که نقش آنها در ایران عصر اسلامی از سوی شاهنامه‌خوانها، دفترخوانان (خوانندگان داستان از روی کتاب و متن مکتوب) و نقّالان ادامه یافته است.

همان‌گونه که گفته شد داستانها و سرودهای حماسی شفاهی - که سالها توسط این راویان زبان به زبان نقل و حفظ می‌شد - در برهه‌های مختلفی از تاریخ تمدن و فرهنگ و ادب ملل و کشورهای گوناگون به گونه نوشتاری درآمد است و امروز مبنای داوری و بررسی محققان درباره نوع ادبی «حماسه» و آثار حماسی همین مکتوبات باقی‌مانده است. قدیمی‌ترین حماسه مکتوب جهان، روایت گیلگمش بابلی است که در سده هفتم پیش از میلاد نگاشته شده.⁶ غیر از این از متون و داستانهای حماسی معروف دیگر می‌توان از: ایلید و اُدیسه یونانی، انه اید رومی، مه‌بهاراتای هندی، کوهولین / کوخولین ایرلندی، هیلده براند ژرمنی، رولاند فرانسوی، سید اسپانیایی، ادای ایسلندی، بیوولف انگلیسی، مارکو کرالویچ سربی، ایگر، بیلینی و استارینی روسی، کالوالای فنلاندی، داوید ساسونی ارمنیان، پلنگینه پوش گرجی، نارتهای آسی، دده قورقود آغوزی و کوراوغلی آذربایجانی نام برد.⁷

با اینکه سابقه کاربرد اصطلاح «حماسه» در زبان فارسی بسیار متأخر و مربوط به حدود هشتاد سال پیش است که بعد از کنگره هزاره فردوسی در سال (1313 ه.ش) به صورت معادل epic فرنگی به کار رفته و به دلیل فراوانی استفاده توسعه معنایی نیز یافته است،⁸ شواهد وجود اشارات و داستانهای حماسی در ایران

2. درباره ویژگیهای حماسه، ر.ک: خالقی مطلق، 1386 الف، صص 18، 23، 27-31، 38، 39، 53، 57، 63، 85، 97، 98 و 104؛ شمیس، 1375، ص 64؛ مختاری، 1368، صص 76-79 و نیز، ر.ک: باختین، میخایل، تخیل مکالمه‌ای (جستارهایی درباره رمان)، ترجمه رؤیا پورآذر، تهران، نی، 1387، صص 46-54؛ شیری، قهرمان، «نقد حماسه و تراژدی براساس کلیدر دولت‌آبادی»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال دهم، شماره 18، بهار و تابستان 1388، صص 66 و 67.

3. ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ب، ص 738.

4. ر.ک: همو، 1386 ب، ص 739؛ مختاری، 1368، صص 37، 38 و 42.

5. برای آگاهی مفصل درباره «گوسان»، ر.ک: بویس، مری، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، به کوشش محسن باقرزاده، تهران، توس، 1369، صص 29-64.

6. ر.ک: خالقی مطلق، 1386 الف، ص 120.

7. برای آشنایی کوتاه با این متون و روایات، ر.ک: همان، صص 121-130، 136 و 137 و برای دیدن خلاصه برخی از آنها و چند حماسه دیگر، ر.ک: شالیان، ژرار، گنجینه حماسه‌های جهان، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، چشمه، چاپ دوم، 1385.

8. ر.ک: شفییی کدکنی، 1372 ب، ص 6.

بسیار باستانی است و به دوره مادها می‌رسد. برای نمونه گزارش کتزیاس، مورخ یونانی، از رویدادهای مربوط به چگونگی تأسیس دولت ماد را از داستانهای حماسی مادی دانسته‌اند.⁹ از پاره‌ای مطالب کتاب عهد عتیق (تورات) و نوشته‌های مورخان یونانی چنین برمی‌آید که برخی روایات حماسی، اساطیری و تاریخی در زمان هخامنشیان به دو صورت شفاهی و مکتوب وجود داشته و احتمالاً گونه‌های نوشتاری آنها در خزانه‌های شاهی نگه‌داری می‌شده است.¹⁰ در اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، بعضی توصیفات یشتهای پنجم، هشتم، نهم، دهم و نوزدهم را از نمونه‌های کهن و اولیه نوعی سرود حماسی محسوب کرده‌اند.¹¹ در اوستا به نامها و داستانهای شخصیت‌هایی مانند گیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، اژی‌دهاک (ضحاک)، فریدون، کیقباد، کاووس، سیاوش، کیخسرو، گشتاسپ، گرشاسپ، افراسیاب، هوم، توس، زریر، بستور و آرش اشاره شده است.¹² که همه از شهریاران و یلان و کسان روایات ملی-پهلوانی ایران هستند و تفصیل سرگذشت و کردارهای آنها در متون و روایات پس از اوستا به ویژه در آثار بعد از اسلام دیده می‌شود.

مهم‌ترین و بیشترین آثار و اشارات مربوط به ادب حماسی ایران در دوره پیش از اسلام به زبان پهلوی است. شماری از این متون متأسفانه در طول زمان از بین رفته و فقط نام آنها از راه منابع مختلف به ما رسیده است که از آن میان می‌توان کتاب سکسیران، کتاب پیکار، متن پهلوی داستان رستم و اسفندیار، اسکندرنامه پهلوی، بختیارنامه، داستان بهرام شوبین / چوبین، سیره اسفندیار، فرامرنامه پهلوی، هزار افسان، کتاب کی لهراسپ و نامه پیران ویسه را نام برد.¹³ از کتابهای موجود، اشارات برخی بخشهای دینکرد مانند کتابهای سوم، هفتم، هشتم و مخصوصاً نهم¹⁴، گزارشهای بندهش، گزیده‌های زادسیرم، روایت پهلوی، مینوی خرد، زند و همن یسن و ماه فروردین روز خرداد، کتاب اردشیر بابکان (که در اواخر عهد ساسانیان نوشته شده و تاریخ آمیخته با افسانه اردشیر ساسانی است)¹⁵ و یادگار زریران (که درباره نبرد ایرانیان به سرکردگی گشتاسپ با خیونان به مهتری ارجاسپ است و ظاهراً اصل آن به زبان پارسی و پهلوی اشکانی، و نشر توأم با شعر بوده)¹⁶ درخور ذکر است.

مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر پهلوی درباره تاریخ ملی و داستانهای پهلوانی ایران، خدای‌نامه بوده که شوربختانه هم اصل پهلوی و هم ترجمه‌های عربی آن از بین رفته است. این مجموعه که روایات ملی و پهلوانی را از زمان گیومرث، نخستین شاه / انسان تا یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، شامل می‌شده، احتمالاً در روزگار انوشیروان و براساس دفترهای موجود در خزاین دربار ساسانیان، گزارشهای شفاهی و

9. در این باره ر.ک: تفضلی، 1376، ص 18؛ زرشناس، 1384، صص 10-13.

10. در این باره ر.ک: امیدسالار، 1389 الف، ص 90؛ تفضلی، 1376، صص 30 و 31؛ خالقی مطلق، 1386 الف، ص 132؛ همو، 1391 الف، ص 130؛ زرشناس، 1384، صص 22-30.

11. ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ب، صص 738.

12. در این باره، ر.ک: تفضلی، 1376، صص 46-59؛ دوستخواه، 1384 الف، صص 15-62؛ زرشناس، 1384، صص 33-43؛ یارشاطر، 1383، صص 523-526.

13. درباره این آثار، ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ج، صص 33، 34، 56، 82، 85، 93، 99 و 105؛ تفضلی، 1376، ص 269.

14. ر.ک: همو، صص 136 و 139؛ دوستخواه، 1384 الف، صص 69 و 70.

15. برای آگاهی بیشتر درباره این متن، ر.ک: تفضلی، 1376، صص 260-264.

16. در باب این کتاب نیز، ر.ک: همو، صص 267 و 268.

رساله‌های مرتبط با موضوع آن تدوین شده بوده است ولی تکمیل اخبار آن در عصر شاهان بعد از انوشیروان نیز ادامه داشته و حتی پس از کشته شدن یزدگرد و فروپاشی ساسانیان، چگونگی مرگ این پادشاه هم بر آن افزوده شده است.¹⁷

درباره سنت حفظ و نقل داستانهای حماسی و ملی در دوره ساسانی و به زبان پهلوی باید این نکته را هم افزود که در شاهنامه از خواننده شدن نامه باستان در بزیمهای بهرام گور و نقل روایات شه‌یارانی چون جمشید و فریدون در راه شکار برای همین شاه یاد شده است. بهرام چوبین به رامشگر می‌گوید که داستان هفت‌خان اسفندیار را برای او بخواند و هر مزد از پسرش خسرو پرویز می‌خواهد که پیری دانا را نزد او بفرستد تا داستانهای شاهان پیشین را از دفتری برای وی نقل کند.¹⁸ این اشارات مهم هم نشان‌دهنده وجود منابع مکتوب از اخبار حماسی، اساطیری و ملی ایران در عصر ساسانیان و خواننده شدن آنهاست. در بحث از سیر ادب حماسی حتماً باید از داستان نبرد رستم و دیوان به زبان سغدی¹⁹ و اشاره‌های موجود در آثار مانوی از جمله کتاب غولان مانی هم یاد کرد.²⁰

حمزه اصفهانی (حدود 280-351 تا 360 هـ ق) در کتاب *الامثال الصادره عن بیوت الاشعار* نوشته است که در زمان وی (قرون سوم و چهارم هجری) بیش از ده هزار ورق به خط پارسی از روایات تاریخی و غنایی وجود داشته که ایرانیان به نظمی بی‌قافیه درباره شاهان خویش سروده بودند.²¹ این اشاره بسیار مهم که تاکنون مورد توجه دقیق محققان قرار نگرفته، به شرط صحت و اصالت، سند ارزشمندی برای سنت تدوین و نظم روایات ملی ایران و وجود داستانهای منظوم مفصل در سده‌های سوم و چهارم است و دانسته نیست که مراد از «خط پارسی» در آن فارسی دری است یا پهلوی؟

جز از این اشاره بررسی نشده و فعلاً مبهم، کهن‌ترین گزارش منثور حماسی به زبان فارسی و در ایران پس از اسلام، کتاب آزاد سرو مروی است که در اوایل قرن سوم در دستگاه احمد بن سهل در مرو می‌زیست. احتمالاً کتاب او بیشتر شامل داستانهای رستم و دلاوران سیستان بوده و دور نیست که ترجمه فارسی کتاب پهلوی سکسیران بوده باشد.²² کتاب آزاد سرو موجود نیست و ما از مقدمه داستان رستم و شغاد در شاهنامه از وجود آن آگاهی داریم. غیر از این کتاب و شاهنامه‌های منثوری که در ادامه اشاره خواهیم کرد، آثار دیگری نیز به زبان فارسی نوشته شده بوده که در بردارنده اخبار ملی و حماسی بوده ولیکن به دست ما نرسیده است، از آن جمله است: کتاب *گرشاسپ* از ابوالمؤید که ظاهراً همان ابوالمؤید بلخی، صاحب یکی از شاهنامه‌های منثور است؛ *اخبار فرامرز* که به نوشته تاریخ سیستان دوازده مجلد بوده است؛ *گردنامه* تدوین

17. برای تفصیل، ر.ک: امیدسالار، 1388 الف، صص 19-24؛ تفضلی، 1376، صص 269-274؛ خالقی مطلق، 1386 ج، صص 34-63؛ فیروزبخش، 1390، صص 236-241.

18. برای دیدن بیتها، ر.ک: فردوسی، 1386، 319/422/6؛ 357/445/6؛ 1697-1694/607/7؛ 31/6/8 و 32.

19. درباره این داستان، ر.ک: قریب، 1357، صص 44-53؛ همو، 1377، صص 233-262.

20. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: زرشناس، 1384، صص 102-104؛

Skjaervø, P. O.; "Iranian; Epic and the Manichean Book of Giants, Irano - Manichaica III", Acta Orientalia Academia Scientiarum Hang Tomas, XLVIII, 1995 (1-2), pp. 187-223.

21. در این باره، ر.ک: De Blois, 1998, p. 474.

22. ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ب، ص 742.

رستم لارجانی در چندین جلد درباره اخبار پادشاهی گیومرث تا شمس‌الدوله ابوطاهر دیلمی (حکومت 387-412 ه.ق) و کتاب پیروزان که به گزارش نزهت‌نامه علایی، پیروزان معلم شمس‌الملک فرامرز بن علاء‌الدوله، آخرین فرمانروای سلسله کاکویه در اصفهان (433-443 ه.ق)، از پهلوی به فارسی دری ترجمه کرده دوهزار ورق بود.²³

مهم‌ترین اقدام برای گردآوری روایات حماسی-اساطیری ایران در عصر اسلامی، سنت / نهضت تدوین و نظم شاهنامه‌های گوناگون در سده چهارم بوده است. در این دوران افزون بر شاهنامه فردوسی چند اثر دیگر نیز با نام شاهنامه به نثر یا به نظم به وجود آمده است که در اینجا به کوتاهی معرفی می‌کنیم:

1. **شاهنامه ابوالمؤید بلخی (شاهنامه مؤیدی):** ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده سده چهارم شاهنامه‌ای به نثر تألیف کرده بود که ظاهراً مجموعه حجیمی بوده و به نام شاهنامه بزرگ خوانده می‌شده است. این اثر که تا قرن هفتم یا هشتم موجود بوده بعدها از بین رفته است.²⁴

2. **شاهنامه ابوعلی بلخی:** از این کتاب فقط در آثار الباقیه بیرونی یاد شده است و آگاهی دیگری درباره آن نیست. احتمال داده‌اند که شاید ابوعلی همان ابوالمؤید بلخی باشد و این شاهنامه هم به نثر بوده است.²⁵

3. **شاهنامه مسعودی مروزی:** این شاهنامه که تاکنون در سه منبع (البدء و التاريخ مقدسی، غرر اخبار ثعالبی و کوش‌نامه) اشاراتی به آن یافته شده به نظم بوده و مقدسی سه بیتش را در آفرینش و تاریخ آورده است. مسعودی احتمالاً در سده چهارم در مرو می‌زیست و شاید موضوع اثر او نیز مانند شاهنامه فردوسی از روزگار گیومرث تا یزدگرد بوده است.²⁶ متأسفانه این شاهنامه هم به دست ما نرسیده است.

4. **شاهنامه ابومنصوری:** مجموعه‌ای که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق فرمانروای توس و به یاری پیشکار وی ابومنصور معمری تألیف و در محرم 346 ه.ق به پایان رسید. این کتاب به نثر بوده و غیر از مقدمه سایر بخشهایش مفقود شده است. شاهنامه ابومنصوری اصلی‌ترین مأخذ فردوسی در نظم شاهنامه بوده است.²⁷

5. **شاهنامه دقیقی:** دقیقی توسی (زاده پس از 320 ه.ق - حدود 366 ه.ق) در سال 365 یا 366 نظم شاهنامه ابومنصوری را آغاز کرد ولی بیش از هزار و چند بیت از پادشاهی گشتاسپ نسروده بود که کشته شد و کارش ناقص ماند.²⁸ فردوسی این ابیات را در شاهنامه آورده و مانع نابودی آنها شده است.

در کنار شاهنامه فردوسی و سایر شاهنامه‌های منثور و منظوم، در منابع تاریخی نوشته شده به زبانهای فارسی و عربی نیز اخبار و اشارات ملی-پهلوانی ایران و گزارش سلسله‌های شهریاری ایران پیش از اسلام - البته با تفاوت در کم و کیف و اهمیت - آمده است و این متون را هم باید جزو مأخذ روایات حماسی-اساطیری به شمار آورد. نام مهم‌ترین این منابع برای اطلاع دانشجویان و علاقه‌مندان ذکر می‌شود: تاریخ طبری، تاریخ

23. درباره این آثار، ر.ک: همان‌جا؛ خالقی مطلق، 1391، ب، ص 129.

24. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: میرافضلی، 1384، صص 185-188.

25. ر.ک: خالقی مطلق، 1384، صص 155 و 156.

26. ر.ک: همو، 1391، ج، صص 178 و 179.

27. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: خالقی مطلق، 1391، د، صص 123-125.

28. ر.ک: همو، 1388 الف، صص 205 و 206.

بلعمی، تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال دینوری، مروج الذهب و التنبيه و الاشراف مسعودی، سنی ملوک الارض و الانبیای حمزه اصفهانی، البدء و التاریخ مقدسی، آثار الباقیه بیرونی، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی، نهاییه العرب، تجارب الامم ابن مسکویه، زین الاخبار گردیزی، مجمل التواریخ و القصص، تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، الکامل ابن اثیر، فارس نامه ابن بلخی، تاریخ سیستان، تاریخ قم، تاریخ بخارا، تاریخ طبرستان، طبقات ناصری جوزجانی (منهاج سراج)، تاریخ گزیده مستوفی، روضه الصفای میرخواند و حبیب السیر خواندمیر.¹

ادب منظوم حماسی ایران - با توسع در کاربرد اصطلاح «حماسه» و «حماسی» - پس از شاهنامه فردوسی در سه حوزه موضوعی پهلوانی، دینی- مذهبی و تاریخی در قالب منظومه های مقلد / پیرو شاهنامه ادامه یافته است. قدیمی ترین منظومه پهلوانی بعد از فردوسی، گرشاسپ نامه اسدی توسی (پایان سرایش: 458 ه.ق) است و پس از آن آثاری نظیر بهمن نامه، کوش نامه، فرامرز نامه، برزنامه، جهانگیر نامه، سام نامه، بانوگشسپ نامه، شهریار نامه، شبرنگ نامه، بیژن نامه و رستم و گک کوهزاد در این حوزه سروده شده است.² از مثنویهای دینی- مذهبی، علی نامه ربیع (سروده 482 ه.ق)، کهن ترین اثر شناخته شده است³ و خاوران نامه ابن حسام، شاهنامه حیرتی تونی، صاحب قران نامه، حمله حیدری راجی کرمانی و باذل مشهدی، خداوند نامه صبا و اردیبهشت نامه سروش از نمونه های معروف تر محسوب می شود.⁴ از منظومه های منظومه های تاریخی هم می توان به اسکندر نامه نظامی، شاهنشاه نامه پاییزی، ظفر نامه مستوفی، شهنشاه نامه احمد تبریزی و شهنشاه نامه فتحعلی خان صبا اشاره کرد.⁵ در تاریخ ادبیات فارسی منظومه هایی هست که موضوع آنها غنایی (عاشقانه) - پهلوانی است و اصطلاحاً رمانس خوانده می شود. گاهی این آثار نیز به دلیل داشتن حوادث دلآوری و شگفت، قالب مثنوی و بحر متقارب ذیل متون منظوم حماسی و منظومه های متأثر از شاهنامه معرفی می شود. ورقه و گلشاه عیوقی، همای نامه از ناظمی ناشناس، همای و همایون و گل و نوروز خواجوی کرمانی و جمشید و خورشید سلمان ساوجی از جمله این آثارند. در دوره صفویه و قاجاریه اقبال ویژه ای به سرایش این گونه منظومه ها (مانند: نوش آفرین نامه، فلک ناز نامه، بهرام و گلندام و ...) وجود داشته است. این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که نظم منظومه های پیرو شاهنامه در دوران معاصر نیز ادامه یافته است و از نمونه های آنها می توان قیصر نامه استاد ادیب پیشاوری (درباره ویلهلم امپراتور آلمان) میکادونامه تاجر شیرازی (درباره جنگ روسیه و ژاپن در سالهای 1904 و 1905 م)، شاهنشاه نامه هُدا، سروده ماشاءالله هداوند (درباره روزگار پهلوی اول و دوم) و

1. برای آشنایی با چگونگی روایات ملی در برخی از این آثار، ر.ک: یارشاطر، 1383، صص 476-472 و برای دیدن گزارشهای موضوع بندی شده بعضی از این منابع، ر.ک: صدیقیان، مهین دخت، 1375؛ میرعابدینی، سید ابوطالب و مهین دخت صدیقیان، 1386.
2. برای آگاهی کامل درباره این منظومه ها از جمله، ر.ک: آیدنلو، سجّاد، متون منظوم پهلوانی، تهران، سمت، 1388، صص 13-49؛ رزمجو، حسین، 1381، ج 1، صص 116-142؛ صفا، ذبیح الله، 1363، صص 283-340.
3. درباره این منظومه، ر.ک: علی نامه (منظومه ای کهن) (مجموعه مقالات)، آینه میراث، سال هشتم، ضمیمه شماره 20، سال 1389.
4. برای معرفی این آثار، ر.ک: رزمجو، حسین، 1381، صص 229-268؛ صفا، ذبیح الله، 1363، صص 377-390. درباره تطورات منظومه های دینی- مذهبی نیز، ر.ک: شهبازی، اصغر، «روند شکل گیری حماسه های دینی در ادب فارسی»، کتاب ماه ادبیات، سال هفدهم، شماره ششم (پیاپی 198)، فروردین 93، صص 77-85.
5. ر.ک: رزمجو، حسین، 1381، صص 159-212؛ صفا، ذبیح الله، 1363، صص 343-376.

شاهدنامه اثر بهمن کرمی (خاک) (درباره رویدادهای جنگ ایران و عراق)¹ را نام برد. بخش دیگر و درخور توجهی از میراث ادب پهلوانی ایران در قالب روایات منثور حفظ شده است که غالباً از آنها با نام داستانهای عامیانه یاد می‌شود. اطلاق صفت عامیانه بر این آثار از یک‌سو، و اهمیت بیشتر شعر و نظم نسبت به نثر در تاریخ فرهنگ ایران از سوی دیگر، و نیز منظوم بودن بزرگ‌ترین اثر حماسی ایرانیان شاهنامه و مهم‌ترین متون پس از آن، باعث غفلت از منابع منثور با موضوع پهلوانی، و به نوعی انحصار گونه «حماسه» به شعر و آثار منظوم در مباحث و تحقیقات ادبی شده است.² برخی از مهم‌ترین کتابها و منابع ادب منثور پهلوانی عبارت است از: سمک عیار، اسکندرنامه منسوب به کالیستنس دروغین، ابومسلم‌نامه و داراب‌نامه ابوطاهر طرسوسی / طرطوسی، فیروزشاه‌نامه، بختیارنامه، حمزه‌نامه (رموز حمزه)، داراب‌نامه مولانا محمد بیغمی، قهرمان‌نامه، قصه حسین کرد شبستری، شیرویه نامدار، ملک جمشید، امیرارسلان³ و طومارهای نقالی که روایات متعدد، متنوع و تازه‌ای از سنت داستانی ایران در حوزه حماسه در آنها آمده است و حتماً باید مورد توجه دانشجویان، محققان و علاقه‌مندان حماسه‌پژوهی قرار بگیرد.

در بررسی سیر ادب حماسی ایران معمولاً این سخن معروف تکرار می‌شود که پس از سده‌های سوم و چهارم هجری - که به دلیل واکنش فرهنگی فرهیختگان ایرانی به چیرگی اعراب بر ایران و سپس آغاز قدرت‌یابی سلسله‌های ترک‌نژاد، عصر تدوین و سرایش شاهنامه‌ها بوده است -⁴ به تدریج از توجه به داستانهای ملی - پهلوانی کاسته می‌شود؛ در حالی که نگاهی جامع به روند نظم منظومه‌های پهلوانی (از قرن پنجم تا عصر صفوی)، تحریر و تدوین روایات منثور پهلوانی (از سده ششم تا عصر قاجاریه) و سرایش انواع منظومه‌های دینی و تاریخی پیرو شاهنامه (از سده پنجم تا روزگار معاصر) به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها بعد از قرن چهارم و مخصوصاً پس از سده‌های ششم و هفتم، داستانهای پهلوانی و منظومه‌سرایی به شیوه فردوسی از دایره توجه و علاقه ادبا و عموم مردم به دور نمانده بلکه بلندترین منظومه‌های پهلوانی متأثر از شاهنامه - یعنی آثاری مانند برزونامه و زرین‌قبانامه - و طومارهای پربرگ نقالی همه بعد از این ادوار و در سده‌های نهم و دهم و پس از آن نظم و تدوین شده است، اما به سبب گسترش موضوعات حکمی، عرفانی و غنایی در فرهنگ ایران و کمیّت زیاد این گونه آثار در مقایسه با متون و منظومه‌های پهلوانی، آثار مربوط به ادب حماسی نمود کمتری یافته و موجب داوری کلی و نادرست پیش گفته شده است.

در پایان بحث بسیار کوتاه و مروری حماسه در ادب ایران باید به این موضوع هم اشاره کرد که نوع ادبی «حماسه» با توجه به متون و روایات ملل مختلف جهان از دیدگاه‌های گوناگون به صورتهای متعدد و متنوعی تقسیم‌بندی شده است و برای بعضی از این بخش‌بندیها می‌توان شواهدی از آثار ایرانی هم ذکر کرد. شاید معروف‌ترین تقسیم‌بندی - حداقل در تحقیقات ایرانی - قایل شدن به دو گونه حماسه طبیعی (روایات آفریده نسلهای یک قوم و ملت در طول سالیان دراز) و مصنوعی (روایات برساخته ذهن یک شاعر یا داستان‌پرداز)

1. درباره این منظومه، ر.ک: رزمجو، 1381، ج 1، صص 379-386.

2. برای بحثی در این باره، ر.ک: جعفرپور، میلاد و مهیار علوی مقدم، «نگاهی انتقادی به نوع ادبی حماسه در ادبیات فارسی»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب)، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان 1392، صص 41-66.

3. برای آشنایی کوتاه با بعضی از این متون و داستانها، ر.ک: ذوالفقاری، حسن، 1391، ج 1، صص 303-306.

4. این نوع واکنش در میان بعضی ملل دیگر هم وجود داشته است. ر.ک: مختاری، 1368، صص 67-70.

باشد اما در کنار این، حماسه به انواع دیگری مانند: اسطوره‌ای، پهلوانی، دینی، تاریخی، کمدی (فکاهی / طنز)، عرفانی، دروغین، بدوی، توده‌ای، اشرافی، سنتی، ساختگی، هنری، عامیانه، منظوم، منشور، شفاهی (بدیهی) و نوشتاری نیز تقسیم شده است که توضیح آنها را باید در منابع مربوط خواند.¹

نام و موضوع شاهنامه

ترکیب «شاهنامه» یا مخفف آن «شهنامه» که در بحر متقارب می‌گنجد در سراسر اثر فردوسی یک بار هم به کار نرفته و دو کتاب تاریخ سیستان - مشروط به صحت و اصالت این بخش آن - و گرشاسپ‌نامه اسدی کهن‌ترین منابعی است که حماسه فردوسی را شاهنامه / شهنامه نامیده‌اند.² همان‌گونه که اشاره شد پیش از فردوسی آثار دیگری نیز با عنوان «شاهنامه» خوانده شده و این نام‌گذاری براساس سنتی ادبی در تاریخ ایران صورت گرفته است.³ توضیح اینکه چون اساس تقسیم‌بندی تاریخ ایران پیش از اسلام - به ویژه در دوره ساسانیان - آغاز و پایان فرمانروایی هریک از شاهان بوده، کتابهای مربوط به اخبار ملی و پهلوانی نیز در انتساب به شاهان **خدای‌نامه** (در فارسی میانه: خوتای‌نامگ / Xwatay-nāmag) و در فارسی دری **شاهنامه** نامیده شده است. پس شاهنامه یعنی نامه‌ای (کتابی) که در آن تاریخ ملی / روایی ایران⁴ بر پایه تقسیم‌بندی به ادوار شهریاری پادشاهان گزارش شده است یا به بیانی دیگر نامه اخبار شاهان.

موضوع شاهنامه گزارشی از تاریخ ملی / روایی ایران در قالب فرمانروایی چهل‌وهشت پادشاه و توصیف بسیار کوتاه حکومت ملوک‌الطوایف است.⁵ از حدود اوایل سده بیستم میلادی داستانهای شاهنامه را به سه بخش اساطیری، حماسی / پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده‌اند؛⁶ و این بحث پس از طرح دوباره آن در کنگره هزاره فردوسی (در سال 1313 ه. ش)⁷ بارها در مقالات، کتابها و سخنرانیهای مختلف تکرار شده است ولی حتماً باید خاطر نشان کرد که این بخش‌بندی سنتی و معروف، توصیفی کاملاً ساده و صوری از ساختار شاهنامه است و این اثر را اساساً باید متنی حماسی دانست که ژرف‌ساخت آن از پادشاهی گیومرث تا پایان عصر کیخسرو اساطیری است و در ادوار دیگر آن نیز - از شهریاری داراب به بعد - که نامها و حوادث تاریخی نمود بیشتری دارد باز حماسه و اسطوره در میان گزارشهای تاریخی دیده می‌شود و برخلاف آن تقسیم‌بندی نمی‌توان به مرزبندی دقیق و قاطعی بین حماسه، اسطوره و تاریخ در شاهنامه قایل شد.⁸

1. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امیدسالار، 1389 الف، صص 89 و 90؛ خالقی مطلق، 1386 الف، ص 1؛ همو، 1386 ب، ص 740؛ شفیعی کدکنی، 1372 ب، ص 5؛ شمیسا، 1375، صص 54-52؛ صفا، 1363، صص 7-5.
2. به ترتیب، ر.ک: تاریخ سیستان، 1387، ص 53؛ اسدی، 1317، صص 14-18 و 19.
3. در این باره، ر.ک: متینی، 1369 الف، صص 742-746.
4. درباره مفهوم «تاریخ ملی یا روایی» در بخش «شاهنامه و تاریخ» در همین مقدمه توضیح داده خواهد شد.
5. برای ملاحظه خلاصه‌ای از مهم‌ترین داستانها و رویدادهای شاهنامه، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 131-136.
6. ر.ک: Cowasji, 1927, pp. 18-19.
7. ر.ک: پرتلس، 1362، صص 185 و 186.
8. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: سرکاراتی، 1378 الف، صص 94-112.

منابع شاهنامه

فردوسی در دیباچه شاهنامه گفته است:

یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان
پراگنده در دست هر موبدی از او بهره‌ای نزد هر بخردی¹

در اینجا مراد از «نامه باستان» پر از داستان «خدای نامه پهلوی عصر ساسانی است که در صفحات پیش از آن به کوتاهی یاد شد. او سپس می‌افزاید که پهلوانی دهقان‌نژاد موبدان کهن‌سالی را فراخواند و با استفاده از پاره‌های پراگنده این نامه باستانی (خدای نامه) و روایات شفاهی آنها مجموعه‌ای (نامورنامه) تدوین کرد.² این گزارش درباره شاهنامه ابومنصوری است که گفتیم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، فرمانروای توس (پهلوان دهقان‌نژاد، به تعبیر فردوسی)، دستور گردآوری آن را داد و وزیر و پیشکار وی راویان، موبدان و آگاهانی را از شهرهای هرات، سیستان، نیشابور یا بیشابور و خود توس دعوت کرد و آنها تاریخ ملی ایران را «از کی نخستین ... تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود»³ تألیف کردند و آن را «نام شاهنامه نهادند»⁴. این کار در محرم سال 346 ه. ق به پایان رسید و ظاهراً مدّوتان آن غیر از بخشهای مختلف خدای نامه که به اشاره فردوسی در اختیار داشته‌اند و احتمالاً دانسته‌های شفاهی خویش، از کتاب منثور آزاد سرو مروی، ترجمه فارسی داستان اسکندر از متنی عربی و گزارشی فارسی از منبعی پهلوی درباره حوادث اواخر سلطنت یزدگرد نیز بهره گرفته‌اند.⁵

به گزارش فردوسی بعد از تدوین شاهنامه ابومنصوری و علاقه عموم به شنیدن داستانهای آن، دقیقی توسی نظم آن را آغاز می‌کند ولیکن چون «به دست یکی بنده بر کشته شد» خود فردوسی تصمیم می‌گیرد این کار را ادامه دهد و دوستی مهربان با دادن متن شاهنامه ابومنصوری به وی بانی آغاز سرایش رسمی شاهنامه می‌شود.

فردوسی جز از مقدمه شاهنامه در جاهای دیگر نیز از شاهنامه ابومنصوری به عنوان منبع خود و با نامها و تعبیری مانند: نامه، نامه باستان، نامه خسروان، نامه شهریار، نامه راستان، دفتر، دفتر پهلوان، دفتر پهلوی و دفتر راستان یاد کرده است؛⁶ این نشان می‌دهد که مأخذ اصلی او در نظم شاهنامه، متن مکتوب شاهنامه منثور ابومنصوری بوده است.

عده‌ای از شاهنامه‌شناسان با قید احتمال معتقدند که یگانه منبع فردوسی فقط شاهنامه ابومنصوری بوده است؛⁷ در مقابل، نظر بیشتر محققان این است که او غیر از این مأخذ اساسی و مهم، احتمالاً از منابع دیگر هم استفاده کرده است. حداقل سه قرینه مؤید دیدگاه دوم است: نخست اینکه، به تصریح خود فردوسی در دیباچه

1. ر.ک: فردوسی، 1386، 115/12/1 و 116.

2. ر.ک: همو، 125-117/12/1.

3. ر.ک: قزوینی، 1362، ص 165.

4. همان‌جا.

5. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ج، صص 26-34.

6. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، 1386 ج، صص 8-10.

7. ر.ک: امیدسالار، 1381 الف، ص 139؛ همو، 1381 ب، ص 198؛ خطیبی، 1381 الف، صص 55 و 73؛ هاتزن، 1374، ص 4.

شاهنامه مهربان دوست وی پس از دادن دست‌نویسی از شاهنامه ابومنصوری به او می‌گوید:

گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست
(143/14/1)

از مصراع دوم می‌توان این‌گونه دریافت که فردوسی پیش از در اختیار گرفتن شاهنامه ابومنصوری و آغاز رسمی نظم شاهنامه، در شهر و میان دوستانش به فصاحت و سرایش داستانهای پهلوانی معروف بوده و احتمالاً این شهرت به سبب روایاتی بوده است که وی در این ایام (قبل از شروع کار شاهنامه) سروده. از داستانهای شاهنامه، اغلب پژوهشگران بیژن و منیژه را از سروده‌های روزگار جوانی فردوسی می‌دانند.¹ دیگر اینکه، به لحاظ عقلانی و منطقی پذیرفتنی نیست که شاعری گشاده‌زبان و ملی‌نظیر فردوسی که پرورش یافته خاندانی دهقان هم بوده تا حدود چهل سالگی هیچ سابقه و تجربه شعری در حوزه روایات حماسی نداشته و به یکباره کار بزرگی مانند سرودن حماسه ملی ایران را آغاز کرده باشد و این‌گونه موفق هم بشود. همچنین، تدوین نخست شاهنامه، چنان که در مبحث بعدی خواهیم گفت، در میانه سالهای 367-370 ه. ق. تا 384 ه. ق. به پایان رسیده و در این سالها فردوسی به احتمال قریب به یقین فقط مشغول نظم پیوسته شاهنامه ابومنصوری بوده است، اما از سال 384 ه. ق. تا 400 ه. ق. که تدوین دوم اثرش را تمام کرده احتمالاً، در کنار بازنگری سروده‌های پیشین و افزودن دیباچه و مدایح محمود بر شاهنامه، داستانهایی از منابع دیگر نیز به نظم کشیده و بر ساختار اصلی حماسه ملی ایران افزوده است.

در شاهنامه چندبار نام یا صفت راویان برخی از داستانها ذکر شده است. نامها و عناوینی چون: آزاد سرو، دهقان چاچ، شاهو، شادان بُرزین، مرزبان هری، ماخ و پیر خراسان.² این موضوع به همراه استفاده فردوسی از فعلهای شنیدم یا شنودم، برخواند، چنین گفت و ... برای نقل داستان، این تصور را برای شماری از خوانندگان و محققان شاهنامه به وجود آورده است که مأخذ بعضی از داستانها شفاهی بوده و فردوسی آنها را از راویان شنیده و به نظم کشیده است.³ برای آگاهی دانشجویان باید گفت که این دیدگاه درست نیست و همان‌گونه که پژوهشگران نشان داده‌اند استناد به قول داستان‌گزاران و کاربرد افعال و تعابیری مانند چنین گفت موبد، شنودم که روزی گو پیلتن، ز بلبل شنیدم یکی داستان و ... مربوط به منابع مکتوب فردوسی و شاهنامه ابومنصوری و دیگر مأخذ محتمل است و از آنجا به سخن وی راه یافته است.⁴ در موضوع منابع شاهنامه نظریه معروفی هست که فردوسی در نظم خویش امانت‌دار و کاملاً تابع مأخذ خویش بوده است. این سخن به طور کلی درست است و فردوسی ساختار اساسی و کلیات روایات منابع خود را به هنگام سرایش شاهنامه حفظ کرده و از خود داستانی نساخته است، ولیکن در این باره حتماً باید توجه

1. برای نمونه، ر.ک: خالقی مطلق، 1381 الف، صص 393 و 400-402؛ شیرانی، 1374 الف، صص 89-96؛ صفا، 1363، صص 177-179؛ فردوسی، 1379 الف، کتاب صفر، ص 39؛ مینوی، 1372، صص 66-70؛ Shapur Shahbazi, 1991, p. 65.
2. برای دیدن این بیتها، ر.ک: فردوسی، 1386، 439/5 و 1/441، 5، 30، 67/138/6؛ 2848/319/7؛ 3383/361/7؛ 18-15/466/7.
3. امروز بیش از همه دو محقق امریکایی به نامهای دیک دیویس و الگاد دیویدسن در مقالات و کتابهای خویش این نظریه را طرح و بر آن تأکید می‌کنند.
4. برای توضیح بیشتر، برای نمونه، ر.ک: امیدسالار، 1376، صص 120-140؛ خالقی مطلق، 1377، صص 512-539؛ خطیبی، 1380، صص 25-37؛ نحوی، 1384، صص 32-64.

داشت که منظور از امانت‌داری انکار استقلال و اختیارات شاعری فردوسی نیست و او نه تنها در نظم مآخذ منثور هنر شاعریش را در تصویرسازی، گفتگوها، پرداخت شخصیتها و ...¹ به کار گرفته بلکه به قرآینی می‌توان احتمال داد که حتی در حفظ و حذف داستانهای منابع و شاید تغییر جزئیات آنها هم آزادی عمل خویش را فرو ننهاده است.²

تاریخ آغاز و پایان نظم شاهنامه و تعداد بیت‌های آن

فردوسی آن گونه که خود گفته کار رسمی سرایش شاهنامه را پس از کشته شدن دقیقی آغاز کرده است. چون تاریخ احتمالی قتل دقیقی حدود سال 366 ه. ق. بوده³، احتمالاً می‌توان میان سالهای 366 یا 370-367 ه. ق. را زمان شروع شاهنامه‌سرایی دانست. اشاره شد که فردوسی بعد از دقیقی کار خویش را براساس متن منثور شاهنامه ابومنصوری آغاز کرد و نظم متوالی آن را در سال 384 ه. ق. به پایان رسانید. این تاریخ اصطلاحاً زمان اتمام تحریر نخست شاهنامه است و علاوه بر ترجمه عربی بنداری⁴، در مؤخره بعضی دست‌نویسهای شاهنامه نیز در بیتی با دو ضبط مختلف آمده و اصیل است:⁵

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار	به نام جهان داور کردگار
ز هجرت شده سیصد از روزگار	چو هشتاد و چار از برش برشمار

(488/8) زیرنویس 5 و 6)

پس از سال 384 ه. ق. فردوسی احتمالاً به بازنگری سروده‌های تحریر نخست و نظم روایاتی از منابع دیگر پرداخته است و از سال 394 ه. ق. که تصمیم می‌گیرد کتاب را به نام محمود کند مدایحی هم درباره او سروده و در قسمت‌های مختلف اثرش گنجانده است. به احتمال بسیار دیباچه شاهنامه نیز در این سالها (پس از 384 ه. ق.) سروده و بر ابتدای آن افزوده شده است. مجموع این اضافات و حک و اصلاحات به گفته خود فردوسی در روز 25 اسفند سال 400 ه. ق. به پایان رسیده و این تاریخ دقیق اتمام تحریر دوم و نهایی شاهنامه است:

سرآمد کنون قصه یزدگرد	به ماه سپندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار	به نام جهان داور کردگار

(8194/488/8 و 894)

درباره اینکه سرایش کامل شاهنامه (مجموع دو تدوین آن) چند سال طول کشیده است در خود متن هیچ اشاره آشکاری نیست، بیت معروف «بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی» که معمولاً مستند بحث مدت‌زمان شاهنامه‌سرایی است، همچنان که در مقدمه کتاب شاهنامه (1) اشاره کردیم

1. در این باره، ر.ک: صفا، 1363، صص 257-265.

2. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، 1386 الف، صص 42-47.

3. ر.ک: خالقی مطلق، 1388 الف، ص 205.

4. ر.ک: بنداری، 1413، ج 2، ص 276.

5. درباره اصالت این تاریخ، ر.ک: خالقی مطلق، 1381 ب، صص 419-422.

الحاقی است و سروده فردوسی نیست.¹ از منابع کهن نظامی عروضی در چهارمقاله و عطار در اسرارنامه، طول کار فردوسی را بیست و پنج سال نوشته‌اند² و در برخی دست‌نویسهای شاهنامه بیتی از زبان فردوسی آمده - که در تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان افزوده دانسته شده - و این مدت (25 سال) را تأیید می‌کند.³ بنداری این مدت را سی سال نوشته⁴ و در بیتی دیگر که در هجونا مه مشهور و بعضی نسخ شاهنامه دیده می‌شود، به سی و پنج سال اشاره شده است.⁵ به نظر دکتر خالقی مطلق اگر آغاز سَرایش شاهنامه را سال 367 ه. ق. و پایان آن را 400 ه. ق. بدانیم، کار 33 سال زمان برده است و اگر نظم را به قبل از 367 ه. ق. برگردانیم - که فردوسی احتمالاً در آن ایام داستانهای نظیر بیژن و منیژه را سروده است - و از طرف دیگر مدتی را که او پس از سال 400 ه. ق. صرف بازنگریهای نهایی در سراسر شاهنامه کرده است در نظر بگیریم شاید 35 سال پذیرفتنی‌تر باشد.⁶

در باب چگونگی کار فردوسی در این سی و اند سال، برخلاف نظر بعضی شاهنامه‌شناسان مبنی بر سَرایش ناپیوسته و غیرمنظم شاهنامه⁷، حدس نگارنده این است که فردوسی شاکله اصلی حماسه ملی ایران را به طور مرتب و متوالی سروده و در سال 384 (تدوین نخست) به پایان رسانده و داستانهای دیگر را بعدها (تدوین دوم) در این ساختار گنجانده و هوشمندانه وحدت و تسلسل آن را نیز رعایت کرده است؛ زیرا به قرینه عقلی نمی‌توان پذیرفت که فردوسی با داشتن منبعی مدوّن و منظم مانند شاهنامه ابومنصوری - که به تصریح مقدمه موجود آن گزارش تاریخ ملی ایران از گیومرث تا پایان شهریاری یزدگرد بوده - به جای سرودن پیوسته و تدریجی آن از آغاز تا پایان، داستانها و بخشهای این متن را به صورت گزینشی و نامنظم جدا جدا به نظم کشیده و سپس در تدوین دوم همه آنها را مرتب کرده باشد. این جمله از گذشته تا امروز در بین علاقه‌مندان و محققان شاهنامه مشهور و مکرر بوده است که اثر فردوسی شصت هزار بیت دارد. مأخذ این موضوع دو بیت زیر است:

سَخُنْهَای شایسته و غمگسار
(3389/259/8)

بود بیست شش بار بیور هزار

به شش بیور ابیاتش آمد شمار
(487/8) زیرنویس 11⁸

بدو ماندم این نامه را یادگار

1. درباره الحاقی بودن این بیت، ر.ک: خطیبی، 1385 الف، صص 108 و 109؛ دوستخواه، 1375، صص 22 و 23.

2. به ترتیب، ر.ک: نظامی عروضی، 1383، ص 75؛ عطار، 1386، 3205/229 و 3206.

3. دو ده سال و پنج اندر این شد مرا همه عمر رنج اندر این شد مرا

(486/8) زیرنویس 6

4. ر.ک: بنداری، 1413، ج 2، ص 276.

5. سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امّید گنج

(487/8) زیرنویس 3

6. ر.ک: خالقی مطلق، 1385، صص 10 و 11.

7. مثلاً، ر.ک: دوستخواه، 1384 ب، ص 67؛ نولدکه، 1369، ص 56.

8. این بیت هجونا مه هم به شصت هزار بیت بودن شاهنامه اشاره دارد:

ز ابیات زیبا (غراً) دوره سی هزار سخن جمله در شیوه کارزار

اما جالب اینکه بیت دوم الحاقی است و در بیت نخست اگر «بیور» به معنای متداول آن یعنی «ده هزار» باشد «شش بار بیور هزار: شش × ده هزار × هزار» برابر «شصت میلیون» خواهد بود نه «شصت هزار». به رغم این نکته و شهرت شاهنامه به داشتن شصت هزار بیت، کهن‌ترین نسخه کامل آن (یعنی دست‌نویس بریتانیا / لندن، 675 ه.ق) - که در مقدمه منثورش شاهنامه شصت هزار بیت دانسته شده -¹ 49618 بیت است نه 60 هزار² و نسخه نویافته سن ژوزف بیروت (احتمالاً از اواخر سده هفتم و اوایل قرن هشتم) نیز با در نظر داشتن افتادگیهای آن در اصل 48101 بیت بوده است.³ حمدالله مستوفی در قرن هشتم تصریح کرده که دست‌نویسی از شاهنامه که بیش از پنجاه هزار بیت داشته باشد ندیده و با وجود اینکه مدعی شده است خود از تلفیق ابیات چند نسخه، شاهنامه‌ای شصت هزار بیتی فراهم آورده است⁴ شمار بیت‌های دست‌نویس وی نیز بیش از حدود 49 هزار بیت نیست.⁵

غیر از نسخه‌های کهن، تعداد ابیات چاپ‌های معتبر، نیمه‌معتبر یا معروف شاهنامه نیز - که در بعضی از آنها داستانها و بیت‌های الحاقی هم وارد شده - به شصت هزار بیت نمی‌رسد.⁶ از این روی تردیدی نمی‌ماند که شاهنامه برخلاف معروف، شصت هزار بیت نیست و اصل سروده فردوسی احتمالاً بیش از پنجاه هزار بیت نبوده است. این نکته را بعضی از پیشگامان شاهنامه‌شناسی نیز خاطر نشان شده‌اند⁷ ولی در پژوهش‌های بعدی چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته و همان رقم سنتی شصت هزار تکرار شده است.

زبان و بلاغت شاهنامه

شاهنامه با اینکه متنی هزار و چند ساله است، زبان آن ساده‌تر از آثار هم‌عصرش می‌باشد؛ زیرا فردوسی کوشیده اثر خویش را به زبان معیار و طبیعی آن زمان بسراید و از تکلف و تصنع دوری گزیده است. از سوی دیگر، حضور همواره این متن در زندگی و فرهنگ مردم ایران و خواندن و شنیدن مکرر باعث شده است که لغات، ترکیبات و تعابیر حماسه ملی ایران بیش از دیگر متون ادبی متداول و آشنا شود. البته این سخن به معنای سادگی و آسانی همه واژه‌های شاهنامه نیست و از حدود 8000 لغت آن با 373932 مورد کاربرد - که طبق یک بررسی به دست آمده است -⁸ لغات و ترکیبات دشوار و کهن و تغییر یافته‌ای هم هست که درباره معنا و ساخت دقیق بعضی از آنها هنوز نظر روشنی داده نشده است.

یکی از غلط‌های مشهور - حداقل نزد برخی از علاقه‌مندان - درباره زبان شاهنامه این است که در آن هیچ

1. ر.ک: فردوسی، 1384، برگ 3 ب.
2. ر.ک: همو، ص 10، مقدمه دکتر امیدسالار.
3. ر.ک: خالقی مطلق، 1388 ب، ص 195.
4. ر.ک: مستوفی، 1380، ج 1، ص شانزده.
5. ر.ک: فردوسی، 1379 الف، کتاب صفر، ص 93.
6. شمار بیت‌های چند چاپ ذکر می‌شود: تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان (49539 بیت)، تصحیح آقای جیحونی (49582 بیت)، چاپ مسکو (49626 بیت)، ویرایش آقایان قریب-بهبودی (50074 بیت)، چاپ ژول مول (52614 بیت)، چاپ دکتر دبیرسیاقی (53882 بیت)، چاپ بروخیم (51193).
7. ر.ک: تقی‌زاده، 1362، ص 127؛ تولدک، 1369، صص 143 و 144.
8. ر.ک: معین‌فر، 1374، ص 357.

واژه عربی به کار نرفته. این تلقی عمومی درست نیست و فردوسی به اقتضای زبان طبیعی و معیار روزگار خویش از لغات و ترکیبات عربی هم استفاده کرده است. بررسیهای محققان مختلف این موضوع را به صورت علمی ثابت کرده¹ و براساس جدیدترین و معتبرترین آنها، در شاهنامه حدود پانصد واژه عربی استعمال شده است.² از همین روی گزاره درست علمی به جای آن تصور معروف این گونه می‌تواند باشد که فردوسی با در نظر داشتن شمار ابیات و تعداد کلمات شاهنامه از لغات عربی اندکی بهره گرفته است. برای این کار دست کم می‌توان سه دلیل اصلی ذکر کرد: نخست، استفاده فردوسی از زبان معیار زمان خویش که نفوذ لغات و ترکیبات عربی در آن کمتر از فارسی سالیها و سده‌های بعد بوده است؛ دوم، توجه فردوسی به موضوع ملی اثر خویش که بی‌گمان باعث بهره‌مندی وی از واژه‌های زیبای فارسی و حفظ اصالت ایرانی‌زبان شاهنامه می‌شده است؛ سوم، تأثیر خودآگاه و ناخودآگاه زبان منابع منثور فردوسی - که در آنها هم بنا بر هنجار زبانی سده چهارم لغات عربی کمتری بوده - بر کاربردها و واژه‌گزینیها و واژه‌سازیهایی حکیم توس.³

در بحث از «زبان شاهنامه» یادکرد سه نکته دیگر هم ضروری است: اول اینکه چون شاهنامه حماسه ملی همه مردم ایران است فردوسی هوشمندانه و به درستی از زبان معیار و رسمی عصر خود برای نظم آن استفاده کرده و از لغات گویشی توس و خراسان - که تلفظ و دریافت معنی آن برای ایرانیان سایر مناطق و شهرها دشوار یا ناممکن بوده - بسیار به‌ندرت بهره گرفته است.⁴ یادآور می‌شود که درباره این ویژگی زبانی شاهنامه هنوز تحقیق جامع و روشمندانهای منتشر نشده است. نکته دوم که باید مورد توجه مدرسان شاهنامه و دانشجویان باشد این است که چون فردوسی اثر خویش را مطابق زبان و تلفظ قرن چهارم سروده است امروز نیز تا جایی که آن تلفظها از راه قراین زبان‌شناختی و ادبی معلوم باشد باید به آن صورت خوانده شود نه با خوانشهای کلمات در فارسی معاصر. برای نمونه کلماتی چون: وُ (o) در آغاز مصراع و بیت (وُ دیگر، وُزان، وُگر)، سَخُن، کُهَن، سُوَار، سِپِهَبَد، خُوَش، خُوَد، خُوَرْد، یَکِی، مِی، تُوِی (tovi) و خُسْرَوِی باید به این شکل تلفظ شوند.⁵ موضوع سوم، ادب زبانی فردوسی است که در منظومه‌ای به گستردگی شاهنامه یک بار

1. مثلاً تحقیق دکتر محمدجعفر معین‌فر زیر نظر امیل بنونیست که هفتصد و شش واژه عربی را در چاپهای مورد بررسی خود از شاهنامه یافته‌اند. ر.ک: همو، صص 351-366.

2. ر.ک: خالقی مطلق، 1388 ب، ص 202.

3. بهترین گواه این تأثیر نوع لغات عربی بخش اسکندر در شاهنامه است که با کاربردهای فردوسی در سایر قسمتها تفاوت دارد و از شاهنامه ابومنصوری در آن وارد شده. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: بهار، 1345 الف، صص 62-64؛ خالقی مطلق، 1386 ج، صص 29 و 30؛ صفا، 1363، صص 281 و 282.

4. نمونه‌ای از این لغات واژه «هَم» در بیت زیر مطابق با ضبط نسخه فلورانس (614 ه.ق) است:

بدریـد کـوه از دم گـاو دُم زمین آمد از سم اسبان به هَم

(71/2/ زیرنویس 7)

«هَم» در گویش بعضی شهرها و نواحی خراسان به معنای بانگ هولناک یا صدای ناشی از لرزش زمین و افتادن چیزی سنگین است. برای توضیح بیشتر ر.ک: چرمگی عمرانی، 1389، صص 135-146.

5. برای آگاهی بیشتر درباره این موضوع، ر.ک: روان‌فرهادی، 1378، صص 141-172؛ صادقی، 1392 الف، صص 369-378؛ نیساری، 1374، صص 265-271.

نیز از محدوده عقّت بیان خارج نشده¹ و در صحنه‌ها، موقعیتها و گفتگوهایی که برخی منظومه‌سرایان پس از وی در موارد مشابه آن به توصیف و گزارش جزئیات پرداخته‌اند با ظرافت و لطافت اخلاقی و زبانی و ایجاز زیبا مطلب را به خواننده / شنونده منتقل کرده است.² برای مثال در مصراع دوم بیت دوم نمونه نخست و مصراع دوم شاهد دوم دقت کنید:

که فرزند بد گر شود نرّه شیر	به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است	پژوهنده را راز با مادر است

(117/48/1 و 118)

همه بود بوس و کنار و نبید	مگر شیر کو گور را نشکرید
---------------------------	--------------------------

(540/200/1)

از نظر بلاغی، زبان و شیوه بیان فردوسی سهل ممتنع / سهل و ممتنع است؛ یعنی ویژگی و نحوه کاربرد همه عناصر تشکیل‌دهنده ساخت منظومه او (مانند: زبان، اندیشه، مضمون، عاطفه، تخیل، وزن، قافیه، قالب و ...) در حد اعتدال است.³ در صور خیال شاهنامه بنابر خصیصه اصلی و ذاتی شعر حماسی، مبالغه / اغراق / غلو جایگاه نظرگیری دارد و در آنها علاوه بر ساخت تخیل‌آمیز و هنری، از پدیده‌های بزرگ و شکوهمندی نظیر کوه، دشت، آسمان، دریا و ... استفاده شده است تا صلابت سخن بیشتر شود.⁴ از همین روی در مبالغه‌های فردوسی، گزافه‌نماییهای مبتنی بر جزئیات احساس نمی‌شود. در شاهنامه از تشبیه بیشتر از استعاره استفاده شده و تشبیهات آن نیز به مناسبت موضوع متن غالباً محسوس است زیرا تشبیهات خیالی و وهمی و انتزاعی در خور بیان حماسی نیست. به ملاحظه همین نکته، استعاره‌های فردوسی هم ساده و غیر متكلفانه است و عموماً یا از استعارات مأنوس شعر فارسی است و یا از مواردی که صورت تشبیهی آنها پیش‌تر در خود متن آمده.⁵ شاهنامه گنجینه آکنده‌ای از تعبیر کنایی متعدد و زیبا هم هست که بعضی از آنها نخستین بار در این اثر آمده و در سخن بعد از فردوسی متداول شده است.⁶

غیر از مبالغه، مهم‌ترین صور خیال شاهنامه از نظر بسامد کاربرد به ترتیب تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز است⁷ و در میان عناصر و موجودات مختلف بیش از همه از جانوران در ساخت این تصاویر استفاده شده است.⁸ از ویژگیهای نمایان صور خیال فردوسی می‌توان به: نبودن تراحم تصویر (تصویر برای تصویر) به رغم تعدد تصاویر در بعضی بیتها، جنبه حماسی تصویرها به تناسب موضوع متن، عناصر ایرانی ساختار تصاویر برای رعایت

1. در این باره، برای نمونه ر.ک: فروغی، 1362، صص 33 و 34؛ محبتی، 1381، صص 32-34؛ ناظری، 1368 و 1369، صص 796-806.

2. افزون بر توصیفات داستانی، ناسزاگوییهای شخصیت‌های شاهنامه هم در لحظات خشم آنها غالباً آزر مگینانه است. برای دیدن نمونه‌ها، ر.ک: ناظری، 1368 و 1369، صص 797-799.

3. برای این تعریف از سهل، ممتنع / سهل و ممتنع، ر.ک: حمیدیان، 1384، صص 295-311.

4. در این باره، ر.ک: شفیع کدکنی، 1378، صص 448 و 450.

5. در این باره، ر.ک: حمیدیان، 1372، ص 409.

6. برای کنایات شاهنامه، ر.ک: پرومند، 1380؛ تجلیل، 1388، صص 46-55.

7. ر.ک: رستگار فسایی، 1369، ص 24.

8. ر.ک: همو، ص 119.

ماهیت ملی اثر، صبغه اشرفی نداشتن تصویرها برخلاف شعر برخی معاصران فردوسی، تکرار عین یک تصویر برای موضوعات و وصفهای مشابه در جاهای مختلف و هوشیاری در شناخت محل کاربرد استعاره و تشبیه اشاره کرد.¹

در شاهنامه صنایع گوناگون بدیعی (مثلاً: انواع جناس، تکرار، ارسال‌المثل، تمثیل، موازنه و ترصیع، تضاد، مراعات‌النظیر، لف و نشر، تصدیر، واج‌آرایی و ...) نیز به صورت روان، طبیعی و بدون تکلف به کار رفته است. محققان مماثله / موازنه³ یا تکرار و توالی حروف و ایجاد موسیقی کلمه⁴ را از مهم‌ترین صنایع بدیعی شاهنامه دانسته‌اند.

یکی از زیباترین شواهد مورد اخیر (هماهنگی حروف و اصوات و ساختن موسیقی کلمه و کلام) بیت زیر در وصف کمان‌گیری بهرام چوبینه است که اگر با صدای بلند و تأنی خوانده شود تکرار حرف «چ» و «خ» در آن صدای خمیدن کمان و پرتاب تیر را به خواننده / شنونده القا می‌کند:

چو چپ راست کرد و خم آورد راست
خروش از خم چرخ چاپی بخواست
(894/539/7)

در شاهنامه - به سان هر منظومه داستانی هنرمندانه و ادبی - توصیف، نقش و اهمیت بسیاری دارد⁵ و غیر از وصف نبردها و دلاوریهای یلان - که بسیار جاندار و طبیعی است - توصیف طبیعت و متعلقات آن نیز زنده، ملموس و غیر تزئینی است؛⁶ این امر، افزون بر استعداد ادبی و ذوق فردوسی، شاید ناشی از دهقان‌زادگی او و ارتباط نزدیک‌تر با طبیعت هم باشد. در این توصیفات، گزارش طلوع و غروب خورشید درخور توجهی ویژه است.

موضوع مهم دیگر در بلاغت شاهنامه، ایجاز آن در عین بلندی و تفصیل متن اثر است. بدین معنی که فردوسی هم در محور افقی نظم (هر بیت به طور مستقل) و هم در محور عمودی یا طولی کلام (بیت‌های متوالی) ایجاز را رعایت کرده و جز در موارد لزوم و البته اندک - به نسبت حدوداً پنجاه هزار بیت - به اطناب نگراییده است. اگر فردوسی در محور طولی شاهنامه، خصوصاً توصیفات فراوان و متنوع آن، قصد اطناب و هنرنمایی داشت حتماً حجم اثرش چند هزار بیت بیشتر از متن فعلی می‌شد. دانشجویان و علاقه‌مندان برای آشنایی بهتر با ایجاز اعجاز‌گونه فردوسی می‌توانند برای نمونه وصفهای شاهنامه را با توصیفات مخیل و اطناب‌آلود گرشاسپ‌نامه اسدی⁷ و بعضی منظومه‌های نظامی مقایسه کنند.

1. ر.ک: شفیع کدکنی، 1378، صص 442-446، 457، 463، 464 و 470-471.

2. درباره انواع صنایع ادبی شاهنامه و شواهد آنها، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 444-458؛ خالقی مطلق، 1391 ه، صص 141، 143 و 144؛ رزمجو، 1381، ج 2، صص 394-396؛ زرین کوب، 1357، صص 50-60؛ نولدکه، 1369، صص 135-139.

3. ر.ک: صفا، 1363، ص 274.

4. ر.ک: زرین کوب، 1357، ص 47.

5. درباره توصیفات شاهنامه و ملاحظه برخی نمونه‌ها، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 400-428؛ رزمجو، 1381، ج 2، صص 398-406.

6. درباره وصف طبیعت در شاهنامه، ر.ک: ماسه، 1362، صص 141-149.

7. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، جلال، «گردشی در گرشاسپ‌نامه» (2)، ایران‌نامه، شماره 4، 1362، صص 536-545.

از شاخصه‌های بلاغی دیگر شاهنامه، تعویض لحن سخن به تناسب موضوع آن با تغییر کشش هجاهاست؛ یعنی در مواقعی که موضوع نیازمند ایجاد لحن آرام و سنگین است (مثلاً: دعوت به تأمل در موضوعی، بیان حتمیت سرنوشت، وصف زیبایی، شکوه مجالس، اندوه و سوگ و ...) فردوسی از هجاها و مصوت‌های بلند در کلمات استفاده می‌کند و هنگامی که فضای سخن باید تند و برانگیزاننده باشد (مانند لحظات خشم، شور نبرد، مفاخره و ...) غالباً واژگانی با هجاها و مصوت‌های کوتاه به کار می‌گیرد.¹

شاهنامه به بحر متقارب (فعولن فعولن فعل) سروده شده است و این بحر که به نظر برخی پژوهشگران منشأ ایرانی دارد² به دلیل ضرب‌آهنگ تند و خیزابی کاملاً مناسب نظم داستانهای حماسی است و پیش از فردوسی هم برای سرودن این‌گونه روایات و ابیات استفاده شده، اما با آفرینش شاهنامه فردوسی به وزن تثبیت شده منظومه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی در ادب فارسی تبدیل شده است. فردوسی برای بهره‌گیری از این وزن ویژگی‌هایی را در زبان شاهنامه رعایت کرده است که حتماً باید در خواندن این متن به آنها توجه داشت و در اینجا به بعضی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم: به کار بردن صورت کهن یا کامل واژه‌ها تا جایی که در وزن می‌گنجد (نظیر دهان به جای دهن)، تبدیل مصوت کوتاه به بلند (اهرمَن ← آهرمن) و برعکس (آمُوختن ← آمُختن)، افکندن یا افزودن حرف یا حروفی (مثلاً: ابریشم ← بریشم، مغناطیس ← مغیناطیس)، مشدد کردن حروف ساده و ساده کردن حروف مشدد (خوشی ← خوششی، بچه ← بچه)، تبدیل مصوت به ساکن (به میان ← بمیان)، ادغام دو مصوت (که از ← کز)، افکندن کسره اضافه (پدرِ مادر ← پدرمادر)، قلب ترکیبات به ویژه در نامها (بُرزفَری ← فریبِرز)، تقدیم فعل اصلی بر فعل معین (خواهم کرد ← کرد خواهم)، تقدیم صفت و مضاف الیه بر موصوف و مضاف (درفش کاویانی ← کاویانی درفش)، بسط واژه‌ها (ده و دو به جای دوازده)، انداختن یک صامت پس از هجای بلند هنگام خواندن (دل بخردان داشت و مغز ردان ← دل بخردان داش و مغز ردان) و ...³

از نظر قافیه‌پردازی، اصلی‌ترین ویژگی قوافی شاهنامه رعایت همسانی یک یا دو حرف پیش از روی است (مانند: نوان / جوان، جهان / مهان، یزدان / میدان) و این موجب غنای موسیقایی قافیه‌ها شده.⁴ پایان گرفتن بعضی قوافی به هجاهای بلند یا اماله در قافیه (سلیح / مزیح)، موسیقی حماسی و شکوهمندی نظم فردوسی را مایه‌ورتر کرده است⁵ ولیکن با این همه در شاهنامه هم عیوب قافیه هست و هم معدودی قافیه‌های نادرست.⁶ ردیفهای فردوسی نیز ساده، بی‌تکلف و عمدتاً فعلی است و براساس یک بررسی بسامدی در سراسر شاهنامه - مطابق چاپ مسکو - 7652 بیت آن (15/74% کل ابیات) ردیف دارد.⁷

1. در این باره، ر.ک: پارسی‌نژاد، 1374، صص 827-830؛ زرین کوب، 1357، صص 46 و 47؛ یوسفی، 1363، صص 103 و 104.
2. ر.ک: مار، 1363، صص 218-227.
3. درباره این ویژگیها، ر.ک: خالقی مطلق، 1369 الف، صص 50-58.
4. درباره این موضوع، ر.ک: شفیع کدکنی، 1381، صص 376-388؛ نقوی، 1384، صص 68-148.
5. ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 440-443.
6. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: ذاکرالحسینی، 1377، صص 5994-5998.
7. ر.ک: رادمش، 1382، صص 90-120.

هنر داستان‌پردازی فردوسی

وسواسها، دقتها و تأملات فردوسی در نظم حماسه ملی ایران - که بنابر قرینه‌ای احتمالی شاید هر روز در حدود پنج بیت می‌سروده -¹ باعث شده است که شاهنامه - با اینکه نخستین منظومه داستانی کامل بر جای مانده از گذشته ادب فارسی است - از نظر برخی اصول و ویژگیهای روایی و داستان‌پردازی قابل توجه باشد. شماری از مهم‌ترین خصوصیات داستانی شاهنامه را در این بخش به کوتاهی ذکر و بررسی می‌کنیم:

1. **پیرنگ:** در بسیاری از داستانهای شاهنامه حوادث به طور منظم در پی هم می‌آیند و رابطه علی‌نسبی در آنها دیده می‌شود که روایت را آرام به سوی اوج آن پیش می‌برد.

2. **گفتگوها:** از انواع گفتگو (دو تن با یکدیگر، شخص با گروهی از مردمان، سخن گفتن با خود، رجزخوانی و ...) در شاهنامه، ویژگیهای فردی، دیدگاهها و احوال درونی متنوع اشخاص داستانی عموماً به صورت روشن و دقیق ترسیم می‌شود و این در توصیف جزئیات مسائل و پیشبرد روایات مؤثر است.² رعایت لحن متناسب با موقعیت مکانی و زمانی و حالت داستان یا شخص، آن هم با آهنگی حماسی، از نکات درخور توجه و ظریف این گفتگوهاست.³ از بهترین و مطمئن‌ترین گفتگوهای حماسه ملی ایران مکالمات رستم و اسفندیار است که حتماً باید متن کامل آن را در خود شاهنامه خواند. گفتگوی رستم و اشکبوس هم نمونه هنرمندانه‌ای برای گفتگو از نوع رجزخوانی است.⁴

3. **چهره بودن شخصیتها:** برخلاف بیشتر داستانهای منظوم و منثور گذشته که معرفی شخصیتها در آنها کلی و به صورت نوعی است، فردوسی با توصیفات جزئی و گفتگوهایی که از زبان اشخاص شاهنامه مطرح می‌کند ویژگی و روحیات دقیق بیشتر افراد روایاتش را برای خواننده / شنونده معلوم می‌کند و در واقع شخصیتهای شاهنامه غالباً چهره هستند نه نوع.⁵

4. **توصیف جزئیات:** فردوسی در مواقع لزوم برای تبیین دقیق حالات شخصیتها یا جزئیات رویدادها و ایجاد فضای مناسب داستانی، با وصف جزئی‌نگرانه و گویا، چگونگی واقعه یا حالت روحی یا ظاهری اشخاص داستان را به دقت آشکار می‌کند. در این‌گونه توصیفات نیز همچون وصف صحنه‌های نبرد، خواننده / شنونده چنان به محیط روایت و روان‌شناسی افراد نزدیک می‌شود که گویی در آن فضا حاضر است و وقوع داستان را می‌بیند.

5. **کشمکش:** به صورتهای تعارض انسان با انسان (یا همان نبرد یلان)، جدال انسان با خود، کشمکش آدمی با تقدیر و ... در سراسر شاهنامه دیده می‌شود. گفتگو و تعارض باطنی رستم با خود پس از اینکه اسفندیار او را در دوراهی دست به بند دادن یا نبرد قرار داده، از نمونه‌های خواندنی است.⁶

1. در این باره، ر.ک: محبتی، 1381، صص 36 و 37؛ همو، 1388، ج 1، ص 524.

2. و نیز، ر.ک: سرامی، 1373، صص 177-200.

3. درباره این موضوع و شواهد آن، ر.ک: همو، صص 459-464.

4. برای دیگر گفتگوهای مهم شاهنامه، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 464-466.

5. در این باره، ر.ک: همو، صص 13-15؛ خالقی مطلق، 1381، ج، صص 114-117.

6. ر.ک: فردوسی، 1386، 361/5 و 819/362-831.

6. **گره‌افکنی و گره‌گشایی:** در بیشتر داستانهای شاهنامه در روند حوادث پیچیدگی‌هایی پیش می‌آید و بر هیجان و اوج‌گیری آن می‌افزاید و با حل این دشواری و پیچیدگی (گره‌گشایی)، داستان به نهایت شور و تأثیر آن می‌رسد. روایت رستم و سهراب از درخشان‌ترین نمونه‌های انواع گره‌های داستانی در حماسه ملی ایران است.

7. **بحران:** نقطه یا بخشی از داستان است که در آن کشمکش به حداکثر می‌رسد و هیجان خواننده / شنونده شدت می‌گیرد؛ مانند آگاهی رستم از خواست اسفندیار که بستن دست اوست.

8. **تعلیق:** انتظاری است که پس از بحران برای خواننده / شنونده داستان پیش می‌آید و او نگران و علاقه‌مند دنباله موضوع و سرنوشت شخصیتها می‌ماند؛ مثلاً در داستان رستم و سهراب پس از نقطه بحران (رویارویی و نبرد رستم با سهراب) خواننده / شنونده در این تعلیق می‌ماند که آیا پدر فرزندش را خواهد شناخت یا نه؟ و عاقبت ماجرا چه می‌شود؟

9. **اوج:** پس از تعلیق و دغدغه‌ها و اضطرابهای خواننده / شنونده، داستان به مرحله اوج و وقوع رویداد اصلی می‌رسد و بعد از آن هم فرود و پایان و نتیجه روایت است. نبرد میان رستم و اسفندیار لحظه اوج این داستان است.¹

10. **عنصر مکان و زمان:** در داستانهای سنتی ایران، از جمله روایات شاهنامه، مکان و زمان همواره چندان دقیق نیست.² درباره مکان، در بخش «جغرافیای شاهنامه» اشاراتی خواهیم داشت اما درباره موضوع زمان باید گفت که در داستانهای حماسی - و طبعاً شاهنامه - زمان بسیار باستانی و در عین حال غیرخطی است؛ یعنی برای زمانهای حماسه می‌توان در چهارچوب داستان حدودی تعیین و تعریف کرد ولی این محدوده داستانی هرگز با زمان تاریخی، واقعی و خطی مطابقت ندارد. براساس همین زمان داستانی - و نه تاریخی و واقعی - است که در شاهنامه از عمرهای طولانی (مثلاً زندگانی بیش از پانصد سال رستم) و پادشاهیهای بلند (نظیر ضحاک که یک روز کمتر از هزار سال فرمانروایی می‌کند) سخن می‌رود.

11. **براعت استهلال:** در آغاز بعضی از داستانهای شاهنامه مقدمه‌های کوتاهی آمده است که در آنها فردوسی با تصویرسازی و پرسش‌انگیزی، به صورت نمادین و ادبی خواننده / شنونده را از درونمایه و حتی نتیجه کلی روایت آگاه و او را برای خواندن / شنیدن متن داستان آماده می‌کند.³ مقدمه‌های دو داستان رستم و سهراب و اسفندیار معروف‌ترین نمونه‌های این شگرد داستانی است.

در موضوع داستان‌پردازی فردوسی باید به این نکته هم پرداخت که بعضی از محققان اشتباهات و تناقضاتی در روایات شاهنامه یافته و نشان داده‌اند؛ مواردی چون: انتقال کوه البرز به هندوستان، دیدن سهراب نشان درفش پهلوانان ایران را از فاصله‌ای دور، زنده بودن برخی کسان (مانند گلباد و الوا) پس از کشته شدن آنها، مسیحی بودن اسکندر پیش از حضرت عیسی (ع)، یادکرد از اوستا و زند قبل از

1. برای آگاهی بیشتر درباره موارد شماره 1، 2 و 9-5 و ملاحظه شواهدی از شاهنامه، ر.ک: حنیف، 1384، صص 23-71.
2. در این باره، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 15-18 و 28-35؛ خالقی مطلق، 1386 الف، ص 104.
3. برای بحث بیشتر درباره مقدمه‌های داستانی شاهنامه، ر.ک: توکلی، 1387، صص 26-45؛ خالقی مطلق، 1381 ج، صص 119-122؛ سرامی، 1373، صص 118-153.

دین‌آوری زرتشت و...¹؛ این نمونه‌ها و موارد دیگر² به لحاظ داستانی از نادرستیهای شاهنامه است اما در بحث از آنها حتماً باید چند نکته را در نظر داشت: نخست اینکه تقریباً همه این موضوعات و اشارات اشتباه یا متناقض در منابع فردوسی بوده و از آنجا به شاهنامه راه یافته است؛ مثلاً ذکر اوستا و زند و آتشکده در ادوار پیش از زرتشت، از خدای‌نامه پهلوی تدوین شده در عصر ساسانی و فضای زرتشتی و موبدانه آن به شاهنامه ابومنصوری و سپس اثر فردوسی وارد شده است.³ دوم اینکه بعضی از داستانهای شاهنامه استقلال نسبی یا قطعی دارد که در مجموعه وحدت‌مند حماسه ملی ایران در کنار دیگر روایات قرار گرفته است. این استقلال موجب بعضی تناقضات شده و مثلاً شخصیت کشته شده در یک داستان، در روایتی دیگر به دلیل مستقل بودن آن، زنده و دارای نقش است.⁴ شماری از این ایرادات هم ناشی از بی‌توجهی به دو موضوع مبالغه در حماسه و تفاوت جغرافیای حماسی - اساطیری (داستانی) با جغرافیای تاریخی و واقعی است. برای نمونه نگریستن سهراب از مسافتی بسیار دور به سپاه ایران و تشخیص نگاره درفش یلان از مبالغات حماسی و بودن البرز در هندوستان از ویژگیهای جغرافیای حماسه است.

شاهنامه و هویت ملی ایران / ایرانی

محمد حسنین هیکل، نویسنده مشهور مصری، در پاسخ این پرسش که چرا زبان مردم مصر به رغم عرب‌تبار نبودن آنها عربی شده است؟ گفته که چون ما فردوسی نداشتیم.⁵ این جمله معروف و اظهارنظرهایی از این گونه همه برخاسته از نقش شاهنامه در تحکیم - و نه ایجاد - هویت ملی ایران و ایرانی است. اگر ما عناصر اصلی هویت فردی و ملی را به طور کلی دین، زبان و سرزمین (با همه متعلقاتش اعم از تاریخ، فرهنگ، ادبیات و ...) بدانیم و رابطه شاهنامه را با این موضوعات بررسی کنیم خواهیم دید که فردوسی با اعتدال در تلفیق درست مظاهر ملی (میهن‌دوستی، ایران‌ستایی، مخالفت و نبرد با دشمنان و مهاجمان و ...) با باورهای اسلامی و مذهبی در جهان‌بینی حکیمانه خویش، اثری موافق با هویت و پسند اکثر ایرانیان مسلمان عصر خود و سده‌های بعد آفریده است. به عبارتی دیگر او به جای توجه صرف به یک وجه از ویژگی هویتی ایرانیان - یعنی مبانی ملی و داستانها و آیینهای ایران پیش از اسلام - با اشارات آشکار به دین و مذهب اسلامی و شیعی خویش، شبهه هرگونه تعارض میان دو فرهنگ باستانی (ملی) و اسلامی ایرانیان را از بین برده⁶ و این یکی از علل ماندگاری شاهنامه در تاریخ فرهنگ ایران و نقش آن در حفظ همه ارکان هویتی ایرانیان است.

1. درباره این تناقضات و اشتباهات، ر.ک: جعفری لنگرودی، 1369، ص 75؛ صفا، 1363، صص 230 و 231؛ محیط طباطبایی، 1369، صص 33 و 34؛ نولدکه، 1369، صص 118-121.

2. برای دیدن نمونه‌های دیگر و توضیح بعضی نادرستیها، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 46-52.

3. برای موضوع بازتاب ویژگیهای دوره ساسانی در روایات شاهنامه، ر.ک: کریستن سن، 1372، ص 140؛ یارشاطر، 1383، صص 512-519.

4. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، 1386 الف، صص 98 و 99.

5. ر.ک: دوستخواه، 1380، صص 547 و 555.

6. در این باره، همچنین، ر.ک: حق‌شناس، 1370، صص 113-120.

نکته دیگر اینکه فردوسی در روزگاری می‌زیست که حکومت‌های ترک‌نژاد به تدریج قدرت می‌گرفتند و از سوی دیگر سیاست‌های ایران‌ستیزانه خلفای بغداد در میان این سلسله‌ها نفوذ داشت، و این هر دو می‌توانست زبان فارسی را تا حدودی تضعیف کند؛ وی با سرودن منظومه‌ای بلند که آکنده از واژه‌ها، ترکیبات و تعابیر متعدد، متنوع و زیبای فارسی بود بر غنا و استواری این زبان - مخصوصاً در برابر بسط و تأثیر زبان عربی در ایران - افزود. برای توجه دانشجویان خاطرنشان می‌شود که این تعبیر احساسی که فردوسی با شاهنامه زبان فارسی را زنده کرد سخنی مبالغه‌آمیز و غیرعلمی است؛ زیرا این زبان پیش از فردوسی و در عصر او به چنان مایه و پایه‌ای رسیده بود که بتوان با استفاده از امکانات بالقوه‌اش شاهکاری چون شاهنامه سرود. هنر اصلی فردوسی نه احیای زبان فارسی بلکه بهره‌گیری‌های هوشیارانه از توانایی‌های موجود این زبان برای نظم منظومه‌ای پنجاه هزار بیتی با آن همه لغت و ترکیب و ایجاد پشتوانه‌ای سرشار برای زبان فارسی بوده است. مقصود اصلی جمله منقول از محمد حسنین هیکل مصری نیز اشاره به این وجه از اهمیت شاهنامه است.

موضوع مهم دیگر این است که در سده چهارم به همان دو دلیل مذکور یعنی افزایش قدرت ترکان و پیروی از تفکرات ضد ایرانی خلفای عباسی، خطر فراموشی و خواری تاریخ و گذشته ملی ایران احساس می‌شد. فردوسی با نظم داستانهای ملی - پهلوانی کشورش در قالب منظومه‌ای وحدت‌مند و با شکوه، و نبوغ خویش در انتخاب قالب شعر و داستان و زبان فاخر برای این کار، هم علاقه ایرانیان را به خواندن و دانستن پیشینه و هویتشان برانگیخت و هم موجب ماندگاری این گزارش در ادوار پسین شد. شاهنامه علاوه بر آشنا کردن ایرانیان با شناسنامه تباری و نیاکانی آنها، در ایجاد و استمرار روحیه قیام و پایداری و دلاوری نسل‌های گوناگون ایرانیان در برابر غاصبان و متجاوزان نیز نقش عمده‌ای داشته و از این جهت هم همواره در طول تاریخ حافظ هویت و ملیت ایرانی بوده است.¹

آخرین ویژگی مهم شاهنامه از منظر هویت ایرانی، توجه ویژه روایات این اثر به وحدت جغرافیایی، تاریخی و سیاسی ایران است. به لحاظ جغرافیایی کشوری به نام ایران در مرکز حوادث شاهنامه است و قلمرو آن نیز محدود به یک شهر یا ناحیه خاص نیست بلکه همه شهرها و اقوام ایرانی از خراسان و سیستان و فارس و آذربایجان و شمال و کردان و ... - البته با تفاوت در بسامد و نوع حضور - در آن نام برده می‌شود؛² و از این روی متنی ملی و وحدت‌آفرین است. تسلسل منظم داستانهای شاهنامه در قالب پادشاهی‌های معین و پیوسته موجب وحدت تاریخی و اداره امور ایران به دست یک فرمانروای مقتدر نشان‌دهنده وحدت سیاسی آن است.³

شاهنامه و تاریخ

آیا داستانها و شخصیت‌های شاهنامه به ویژه رستم واقعی است و زمانی وجود داشته؟ یا همه آنها را باید افسانه

1. برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: ریاحی، 1375، صص 20 و 21.

2. برای دیدن نمونه‌ای از حضور افراد شهرها و اقوام گوناگون ایران در سپاه کیخسرو، ر.ک: فردوسی، 1386، 194.121/182.177/4.

3. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: خطیبی، 1385، صص 69-76.

و غیرواقعی دانست؟ برای پاسخ روشن به این پرسش - که همیشه برای دانشجویان و علاقه‌مندان حماسه ملی ایران مطرح بوده - باید با دو اصطلاح «تاریخ واقعی» و «تاریخ ملی / روایی / داستانی» آشنا شد. «تاریخ واقعی» گزارش حوادثی است که در گذشته یک سرزمین یا قوم واقعاً اتفاق افتاده و اشخاص یاد شده در آن همگی در برهه‌ای از تاریخ حضور و نقش داشته‌اند و کلیات یا جزئیات آن مستند بر منابع مکتوب یا کشفیات باستان‌شناسی است (مثلاً مانند: سلسله ساسانیان، حمله مغول به ایران، جنگ ایران و عراق و ...). اما «تاریخ ملی / روایی / داستانی» وقایعی است که عموم مردمان گذشته می‌پنداشتند در ادوار باستانی روی داده است و یا اینکه دوست می‌داشتند در تاریخ کهن آنها چنین حوادث و کسانی بوده باشند؛¹ این تاریخ غالباً جنبه خیال‌پردازانه، داستانی و آرمانی دارد و اگر هم از نامها و وقایع تاریخی در آن ذکری شده است در قالب همان ویژگی روایی و خیالی است.

در گذشته میان دو مفهوم تاریخ واقعی و تاریخ ملی تفاوتی نبود و ایرانیان شاهنامه و به طور کلی مجموعه داستانهای ملی و پهلوانی را تاریخ واقعی ایران باستان تصور می‌کردند و همه یا حداقل بیشتر روایات و کسان آن را راست می‌دانستند.² خود فردوسی نیز بنا بر همین تلقی به «دروغ و افسانه نبودن» داستانهای شاهنامه اشاره و تصریح کرده است که باید شگفتیهای آنها را رمزگشایی کرد:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روشن زمانه مدان
از او هرچه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد

(113/12/1 و 114)

ظاهراً اولین بار از حدود سالهای 1310-1313 ه. ق در عصر قاجار و با تألیف آثار عجم فرصت‌الدوله شیرازی به فرق تاریخ واقعی با تاریخ ملی توجه³ و دانسته شد که شاهنامه گزارش تاریخ ملی ایران است که در آن دو سلسله پیشدادیان و کیانیان، داستانی (حماسی و اساطیری) و سلسله‌های اشکانی و ساسانی تاریخی است. از اشکانیان در شاهنامه در هفده بیت و فقط با ذکر نام شاهان آنها یاد شده⁴ و قسمت ساسانیان با اینکه تاریخی‌ترین بخش این کتاب است و گزارشها و اشارات تاریخی متعددی در آن آمده، به دلیل زمینه و موضوع حماسی متن، تاریخ محض نیست و داستانها و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری در آنجا با سرگذشت شهریاران و یلان دوره ساسانی درآمیخته است⁵ که باعث می‌شود نتوان این بخش را - آن‌گونه که در تقسیم‌بندی سنتی و معروف شاهنامه آمده - تاریخی صرف نامید.

1. درباره تاریخ ملی ایران، ر.ک: یارشاطر، 1383، صص 471-587.

2. این تصور از شواهد و اشارات منابع تاریخی تأیید می‌شود که در آنها از مواردی مانند: آخور رخس در سیستان، محل نبرد سام با اژدها در طبرستان، گور رستم و زال و ویرانه‌های کاخ آنها در زابلستان، چاه بیژن، جای برافروخته شدن آتش آزمون سیاوش در ابرقو و ... به عنوان تاریخ واقعی یاد شده است. در روایات شفاهی و معتقدات عامیانه مردم ایران هم رستم را پهلوانی واقعی دانسته و محل روی دادن برخی داستانهای شاهنامه را نشان داده‌اند. برای بحث بیشتر، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 215.

3. در این باره، ر.ک: خانی، 1381، صص 15.

4. ر.ک: فردوسی، 1386، 138/6 و 83-67/139.

5. مواردی نظیر: داستان کرم هفتواد، کشتن اسب دریایی، یزدگرد بزه کار را، اژدها کشی بهرام گور، دیدار بهرام چوبین با زنی جادویش و پری گونه، نبرد بهرام چوبین با شیر کپی و ...

در شاهنامه بنابر دلایلی¹ از دو سلسله تاریخی مادها و هخامنشیان - جز از پاره‌ای اشارات و قراین پراکنده و احتمالی - نامی نیست و جای آنها را دو سلسله داستانی پیشدادی و کیانی گرفته است.

برخی از ایران‌شناسان کیانیان را سلسله‌ای تاریخی در شرق ایران دانسته و گشتاسپ، پدر اسفندیار، را با گشتاسپ، پدر داریوش، یکسان انگاشته و آخرین پادشاهان کیانی شاهنامه را با واپسین شاهان هخامنشی تطبیق داده‌اند.² در ایران شادروان استاد پیرنیا از پیشگامان همسان‌انگاری رویدادهای بخش پیشدادیان و کیانیان با بعضی موضوعات تاریخی بوده‌اند؛³ پس از ایشان مکتب یا جریانی شکل گرفته است که همه داستانها و اشخاص حماسه ملی ایران را از آغاز تا پایان تاریخ واقعی می‌داند؛⁴ اما این دیدگاه افراطی و غیرعلمی است و نظریه معتدل علمی این است که شاهنامه اثری است حماسی که بخشهایی از آن بنیان اساطیری دارد (تاریخ ملی) و در پاره‌ای دیگر اخبار تاریخی به طور ناب یا ضمن داستان دیده می‌شود. مایه‌ورترین قسمت شاهنامه نیز از نظر تاریخی دوره ساسانیان است.⁵

نتیجه سخن اینکه شاهنامه در نظر فردوسی، معاصران وی و ایرانیان تا اواخر دوره قاجار - و حتی در میان عامه مردم تا پس از آن - تاریخ واقعی ایران دانسته می‌شد ولی امروز ما آن را تاریخ ملی ایران در قالب روایاتی منظوم و ادبی می‌دانیم که در آن تاریخ با حماسه و اسطوره درآمیخته است.

جغرافیای شاهنامه

جغرافیای جهان شاهنامه، حماسی-اساطیری است. در این جغرافیا به طور کلی نامها و مکانها را می‌توان در چهار دسته جای داد:

1. شهرها، کشورها، رودها و کوههایی که فقط نامهایی در عالم اسطوره و حماسه است و در جهان بیرون وجود عینی ندارد؛ مانند «شیرخوان».⁶
2. مکانهایی که با مصداق واقعی آن در جغرافیای امروز تطابق ندارد و برای آشنایی با موقعیت درست آنها باید منابع جغرافیایی زمان تدوین یا نظم داستانهای حماسی-اساطیری را بررسی کرد. برای نمونه «مازندران» شاهنامه همان مازندران فعلی در شمال ایران نیست و همان‌گونه که در توضیح بیت 104 کتاب شاهنامه (1) گفته شد احتمالاً در افریقا و جنوب مصر بوده است.

1. از جمله: پیروی موبدان دوره ساسانی از سنت دینی و لذا بی‌توجهی به هخامنشیان در خدای‌نامه پهلوی به سبب نبودن نام آنها در اوستا و اعتقاد به غیرزرتشتی بودن یا حداقل تسامح دینی شاهان این سلسله، نبودن مجموعه‌هایی که اخبار این دو سلسله را به صورت منظم تدوین کرده باشد و نهایتاً گسترش داستانهای ملی-پهلوانی شرق ایران در سراسر کشور و تبدیل آن به تاریخ ملی از دوره ساسانیان. برای آگاهی بیشتر ر.ک: آموزگار، 1386، صص 187 و 188؛ دریایی، 1387، صص 93-79؛ یارشاطر، 1357، صص 293.

2. برای این نظریات و نقد آنها، ر.ک: سرکاراتی، 1378 الف، صص 74-94.

3. ر.ک: پیرنیا، 1378، صص 75-150.

4. برای آگاهی از دیدگاههای مهم‌ترین مروجان این اندیشه، ر.ک: پژوهم شریعتی، 1374، صص 743-761؛ همو، 1378؛ جنیدی، 1358؛ همو، 1392.

5. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، 1381 د، صص 101؛ دریایی، 1391، صص 91-109.

6. ر.ک: فردوسی، 1386، 473/84/1.

3. امکان‌های که در جغرافیای تاریخی و معاصر وجود دارد اما موقعیت آن در شاهنامه با حدود جغرافیایی فعلی و حتی تاریخی آن یکسان نیست. نظیر کوه البرز که بر کوههایی در هندوستان، فارس، بلخ و ... اطلاق شده است.¹

4. بعضی نامهای جغرافیایی شاهنامه هم عیناً با مکان جغرافیایی تاریخی و امروزی آنها تطبیق می‌کند؛ مثلاً: آذربادگان که همان آذربایجان است.

بسیاری از مکانهای نام رفته در شاهنامه در جغرافیای تاریخی و کنونی ایران و جهان دیده می‌شود² ولی با این همه جغرافیای غالب بر روایات و تعریف و توصیف جایها به دلیل موضوع و ساختار اثر، داستانی است نه دقیقاً تاریخی و همواره واقعی. دانشجویان و محققانی که در بررسی و مطالعه شاهنامه به تفاوت‌های جغرافیای تاریخی با جغرافیای حماسی - اساطیری³ توجه نداشته باشند ممکن است به لحاظ روشی گرفتار این دو سهو شوند؛ یا در پی یافتن و نشان دادن محل دقیق نبردها و حوادث بخش پیشدادیان و کیانیان خواهند بود و یا با دیدن تسامحات، اشتباهات و تناقضات جغرافیایی شاهنامه از ضعف داستان‌پردازی فردوسی یاد خواهند کرد.

قرآن و حدیث و حکمت و تعلیم در شاهنامه

بنابر سنت غالب و متداول در ادب فارسی و نیز مسلمانی، تشییع و فرهیختگی فردوسی، در شاهنامه تأثرات پیدا و پنهان از قرآن کریم، احادیث پیامبر (ص) و سخنان امامان (ع) دیده می‌شود. هم گذشتگان ما به این موضوع توجه داشته‌اند⁴ و هم معاصران در تحقیقات خویش به مشابهات مضمونی برخی بیت‌های شاهنامه با آیات و احادیث پرداخته‌اند⁵ که در اینجا برای آگاهی دانشجویان به چند نمونه اشاره می‌شود و تفصیل آن را باید در منابعی دید که در زیرنویس به آنها ارجاع داده شده است.

نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است و آن سه پاس
(26/5/1)

مصراع نخست معادل این حدیث است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ».

برانگیخته موج از او تندباد	حکیم این جهان را چو دریا نهاد
همه بادبانها برافراخته	چو هفتاد کشتی بر او ساخته
بیاراسته همچو چشم خروس	یکی پهن کشتی به سان عروس
همان اهل بیت نبی و وصی	محمد بدو اندرون با علی

1. در این باره، ر.ک: کریمان، 1375، صص 99-133.

2. برای دیدن نقشه جغرافیایی شاهنامه، ر.ک: شهیدی مازندرانی، 1371. آقای مهدی سیدی هم که از متخصصان جغرافیای تاریخی هستند پژوهشی درباره مکانهای شاهنامه در دست دارند که باید منتظر اتمام و انتشارش بود.

3. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: بهار، 1384، صص 13-26؛ مدی، 1369، صص 295-302.

4. مانند ابوالفضل مستوفی در سده هفتم که بعضی از بیت‌های شاهنامه را با جملات قصار امام علی (ع) تطبیق داده است. ر.ک: مستوفی، ابوالفضل، خردنمای جهان‌افروز، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، 1368.

5. ر.ک: ابوالحسنی، 1378، صص 263-274؛ امیدسالار، 1381 ج، صص 106-121؛ رستنده، 1378؛ منتصب مجابی، 1383؛ مهدوی دامغانی، 1381 الف، صص 357-370.

گر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبیّ و وصی گیر جای
(10/1 و 102-98/11)

همان‌گونه که در توضیح بیت 44 کتاب شاهنامه (1) گفته شد این بیتها از دو حدیث تفرقه و سفینه گرفته شده است: این دو حدیث معروف چند روایت دارد که در اینجا یک روایت از هریک نقل می‌شود: «تفترق هذه الامه على ثلاث و سبعين فرقه كلهم فى النار الا فرقه واحده. قالوا و ما تلك الفرقة؟ قال ما انا عليه اليوم و اصحابى» (حدیث تفرقه) و «مثل اهل بيتى مثل سفینه نوح من ركبها نجا» (حدیث سفینه)¹.
کسی کو گزافه سخُن راندا
درخت بلا را بجنباندا
(230/322/3)

حدیث «البلاء موکل بالمنطق».

هر آن کس که سال اندر آمد به شست
ز هفتاد بر نگذرد بس کسی
بباید کشیدن ز بیشیش دست
ز دوران چرخ آزمودم بسی
(84/175/4 و 85)

حدیث «اعمار امتی ما بین السّتين الى السّبعين و اقلّهم من یجوز ذلک».

دو گیتی پدید آمد از کاف و نون
چرا نه به فرمان او در نه چون
(422/ 84/562/5)

آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس / 82).

بدو گفت شاه این نه تیر من است
که پیروزگر دستگیر من است
(1371/518/6)

آیه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال / 17).

نه شادان کند دل به نایافته
نه گر بگذرد زو شود تافته
(1271/195/7)

آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتِكُمْ وَ لِتَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ» (حدید/23).

درباره رابطه قرآن و حدیث با شاهنامه و هر متن ادبی دیگر دانشجویان باید توجه داشته باشند که همیشه نمی‌توان قاطعانه به تأثیر آگاهانه شاعر یا نویسنده از آیه یا حدیث مشابه مضمون بیت یا نوشته او قایل شد، و شاید در برخی موارد، همانندی از نوع توارد یا اشاره ناخودآگاه باشد. بر این اساس و با در نظر داشتن محتوای شاهنامه و زمان نظم آن - که هنوز تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی به وسعت و گونه‌گونی ادوار بعد نیست - در بررسی اشارات قرآنی و حدیثی حماسه ملی ایران نباید احتیاط و اعتدال علمی را کنار گذاشت و کمترین همانندی مضمونی را دلیل تأثیرپذیری فردوسی انگاشت.

به دلیل فرزانی، تربیت دهقانی و مسلمانی فردوسی، شاهنامه در کنار گزارش مدون و ادیبانه تاریخ ملی - پهلوانی ایران مجموعه مفصلی از پندهای حکیمانه و اشارات ناب تعلیمی نیز هست. بخشی از این

1. درباره این دو حدیث و صورتهای مختلف آنها، ر.ک: امیدسالار، 1381، صص 108-111؛ مهدوی دامغانی، 1381، ب، صص 615-622.

تعالیم اخلاقی در بین داستانها و به مناسبتهای مختلف از زبان اشخاص بیان شده و مهم‌ترین آنها سخنان انوشیروان و بزرگمهر است.¹ غالب نصایح این قسمت و بعضی دیگر از روایات برگرفته از منابع فردوسی است ولی اشارات تعلیمی در مقدمه، میان و پایان بعضی داستانها و شاید شماری از مطالب اخلاقی کسان شاهنامه ناشی از حکمت و دانش خود فردوسی است که از دو سرچشمه آموزه‌های اخلاقی فرهنگ و ادب ایران باستان و تعالیم درخشان اسلامی در آیات قرآن، احادیث نبوی و گفتارهای امامان (ع) مایه‌ور شده است. از مهم‌ترین نکات و مضامین حکمی شاهنامه می‌توان به این موارد اشاره کرد: خداپرستی، خردگرایی، وطن‌دوستی، بی‌اعتباری جهان و لزوم بهره‌مندی از فرصتها، مرگان‌دیشی، عدالت، نکوهش آز، نامجویی و آزادگی، راستی و دوری از دروغ، آزرنگینی و داشتن شرم، مهربانی و نرم‌خویی، فرهنگ‌مندی، دانش‌اندوزی، میانه‌روی در اندیشه و عمل، عبرت‌آموزی و ...² از میان ابیات تعلیمی و اخلاقی فراوان فردوسی - که تبویب و تدوین همه آنها خود رساله حکمی مستقلی در چند هزار بیت است³ - نمونه‌هایی برای آشنایی دانشجویان آورده می‌شود:

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس
(73/45/1)

که هر کو نبید جوانی چشید به گیتی جز از خویشتن را ندید
(182/66/1)

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
(486 و 485/85/1)

فریدون فرخ فرشته نبود ز مُشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکوی تو داد و دهش کن فریدون توی
(490 و 489/85/1)

سپهر بلند ار کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو
(487/120/1)

به جایی که تنگ اندر آمد سَخُن پناهت به جز پاک یزدان مکن
(321/25/2)

نگر تا چه کاری همان بدروی سَخُن هرچه گویی همان بشنوی

1. برای بحثی درباره حکمت‌های این بخش، ر.ک: فوشه کور، شارل هانزی دو، اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1377، صص 60-77.

2. درباره مضامین تعلیمی شاهنامه، ر.ک: دوستخواه، 1384 ب، صص 105 و 106؛ شیرانی، 1374 ب، صص 305-313؛ محبتی، 1382، صص 254-272.

3. برای دیدن نمونه‌ای از این کارها، ر.ک: چوبینه، سجاده، حکمت نظری و عملی در شاهنامه، شیراز، نوید شیراز، 1377؛ رنجبر، احمد، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران، امیرکبیر، 1363.

(17/202/2)	دَمِ آتش و آب یکسان بود	چو بخشایش پاک یزدان بود
(505/236/2)	بی آزار بهتر دل زادمرد	ز بهرِ درم تا نباشی به درد
(1278/397/3)	که سالار باشم کنم بندگی	مرا مرگ باید بدان زندگی
(245/18/4)	بماند منش پست و تیره روان	که چون کاهلی پیشه گیرد جوان
(675/44/4)	فزون آید از رنگ گل رنج خار	چنین پروراند همی روزگار
(83/175/4)	که مایه ندارد ز دانش بسی	که ناخوش بود دوستی با کسی
(199/95/5)	بهی یافت آن کس که جوینده بود	به منزل رسید آنکه پوینده بود
(346/467/5)	سزد گر نشینند بر جای پیر	جوانان دانای دانش پذیر
(340/217/6)	تن خویش را آفرین گسترد	ستوده کسی کو میانه گزید
(19/350/6)	خرد بر سر جان چو افسر بود	مدارا خرد را برادر بود
(1107/180/7)	به فرهنگ باشد روان تن درست	گهر بی هنر زار و خوار است و سست
(2530/294/7)	روانش به دوزخ بماند دژم	اگر پشه از شاه یابد ستم
(2929/325/7)	چو گردی شود بخت را روی زرد	به گرد دروغ ایچ گونه مگرد
(4472/458/7)		

زن در شاهنامه

در داستانهای شاهنامه بانوانی مانند فرانک، سیندخت، رودابه، تهمینه، گردآفرید، مادر سیاوش، سودابه، فرنگیس، جریره، منیژه، کتایون، گردیه و شیرین حضور دارند که با تفاوت در کم و کیف حضور و نوع

خویشکاری‌شان (غالباً مثبت غیر از جنبه منفی شخصیت سودابه در داستان سیاوش) در قالب‌های گوناگون مادر، همسر، معشوق، پهلوان بانو و ... ایفای نقش می‌کنند و اگر به گزارش فداکاریها، وفاداریها، مهرورزیها، دلیریها و چاره‌اندیشیها و جانبازیهای آنها در حماسه ملی ایران توجه شود¹ نادرستی این نظر عجیب نولدکه آشکار خواهد شد که نوشته است: «زنها در شاهنامه مقام مهمی را حایز نیستند»².

احتمالاً علت این اظهار نظر نولدکه و نیز کسانی که به پیروی از وی مقام «زن» را در شاهنامه کم‌اهمیت می‌پندارند، علاوه بر نکته پیش گفته (عدم توجه به نقشهای داستانی بانوان در سراسر این منظومه) تفکیک قایل نشدن بین بیت‌های اصلی و الحاقی در شاهنامه - یا اساساً نشناختن بیت‌های افزوده - و همچنین بررسی ناقص ابیات اصلی است. توضیح اینکه در برخی دست‌نویسها و چاپ‌های شاهنامه بیت‌هایی در نکوهش زنان آمده که سالهاست در بسیاری از منابع علمی (تحقیقی و دانشگاهی) و غیر علمی براساس آنها درباره موضوع «زن در شاهنامه» داوری می‌شود ولی برخی از آنها - از جمله ناشایست‌ترین آنها که بیشتر تکرار می‌شود - سروده فردوسی نیست و گفته و افزوده کسانی است که خواسته‌اند با انتساب این بیت‌ها به فردوسی، تفکر ضد زن خویش را بهتر و مؤکدتر رواج دهند. برای اینکه دانشجویان و علاقه‌مندان یقیناً بدانند که این ابیات از فردوسی نیست و آنها را بشناسند در اینجا مهم‌ترینشان را نقل می‌کنیم تا دیگر به نام فردوسی و شاهنامه در جایی ذکر و بررسی نشود:

زن و اژدها هر دو در خاک به	جهان پاک از این هر دو ناپاک به
زنان را از آن نام ناید بلند	که پیوسته در خوردن و خفتند
دل زن همان دیو را هست جای	ز گفتار باشند جوینده رای
به اختر کس آن دان که دخترش نیست	چو دختر بود روشن اخترش نیست
که را دختر آید به جای پسر	به از گور داماد ناید به در
زنان را ستایی سگان را ستای	که یک سگ به از صد زن پارسای ³
زن آن به که در خاک پنهان بود	کزو فتنه اندر دو کیهان بود
مشو هیچ‌گونه تو در کار زن	وزو داستان تا توانی مزن

1. برای بررسی شخصیت و نقش داستانی بعضی از این زنان، ر.ک: حمیدیان، 1372، صص 211-216. برای مطالعه بیشتر درباره جایگاه بانوان در شاهنامه نیز، ر.ک: اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، آثار، چاپ ششم، 1374، صص 119-128؛ بصاری، طلعت، زنان شاهنامه، تهران، دانش‌سرای عالی، 1350؛ حریری، ناصر (گردآورنده)، فردوسی، زن و تراژدی، بابل، کتاب‌سرای بابل، 1369؛ حمیدی، بهمن، فرهنگ زنان شاهنامه، تهران، پژواک کیوان، 1385، صص 31-140؛ دبیرسیاقی، سید محمد، «چهره زن در شاهنامه»، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، تهران، مدبر، 1370، صص 123-163؛ رنجبر، علی، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران، امیرکبیر، 1363، صص 167-183؛ مزدپور، کتابیون، «زن و مفهوم قدرت در شاهنامه»، زن و فرهنگ (مقالاتی در بزرگداشت یکصدمین سال تولد بانو مارگارت مید)، به کوشش محمد میرشکرایی و علی‌رضا حسین‌زاده، تهران، نی، 1382، صص 70-88؛

OmidSalar, Mahmoud; "Notes on Some Women of the Shāhnāma", Name-ye- Irān - e Bāstān, Vol.1, No.1, Spring and Summer 2001, pp. 23-48.

2. نولدکه، 1369، ص 115.

3. برای بحث درباره دلایل الحاقی بودن این بیت‌ها، ر.ک: خطیبی، 1385، ج، صص 34-40.

... مکن نیز فرمان زن تا توان
 اگر تن به کار آیدت یا روان
 همیشه ز زن باش پرهیزکار
 چو خواهی که نیکت بود روزگار⁴

البته در شاهنامه بیتهایی هست که اصلی و سروده فردوسی است و در آنها شخصیت‌های روایات بنابر موضوع داستان زنان را مذمت کرده‌اند. برای نمونه رستم بعد از آگاهی از کشته شدن سیاوش - که کژاندیشیهای سودابه موجب دوری او از دربار پدرش شده بود - می‌گوید:

کسی کو بود مهتر انجمن
 کفن بهتر او را ز فرمان زن
 سیاوش ز گفتار زن شد به باد
 خجسته زنی کو ز مادر نزا

(49 و 48/382/2)

درباره این‌گونه بیتها که شمار آنها بسیار بسیار اندک است⁵ دو نکته را حتماً باید در نظر داشت: یکی اینکه مضمون بعضی از این سخنان احتمالاً در منابع شاهنامه بوده و از آنجا به نظم فردوسی راه یافته است؛ دیگر اینکه باید میان دیدگاه خود شاعر و گفته اشخاص داستان تفاوت قایل شد؛⁶ یعنی این مطالب از زبان افراد گوناگون و به اقتضای رفتاری که در شرایط خاص داستانی از زنان سرزده گفته شده و نظرگاه قطعی و اصلی فردوسی نیست. در نظر فردوسی یک زن اگر پارسا، خوب‌روی، خردمند، هوشیار، آرمگین و نرم‌خوی باشد سزاوار ستایش و احترام است:

اگر پارسا باشد و رای زن
 یکی گنج باشد پُر آگنده زن
 به ویژه که باشد به بالا بلند
 فرو هشته تا پای مُشکین کمند
 خردمند و هشیار و با رای و شرم
 سَخُن گفتنش خوب و آوای نرم

(747-745/145/7)

شیرین، همسر خسرو پرویز، هم در نزد بزرگان دربار شیرویه می‌گوید:

به سه چیز باشد زنان را بهی
 که باشند زیبای گاه مهی
 یکی آنکه با شرم و با خواسته است
 که جفتش بدو خانه آراسته است
 دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
 ز شوی خجسته بیفزاید اوی
 سه دیگر که بالا و رویش بود
 به پوشیدگی نیز مویش بود

4. ر.ک: فردوسی، 1386، 228/8/ زیرنوس 3.

5. نمونه دیگر جایی است که خبر عشق‌ورزی منیژه، دختر افراسیاب، بر بیژن به افراسیاب می‌رسد و او می‌خروشد:

که را از پس پرده دختر بود
 اگر تاج دارد بداختر بود

(236/323/3)

در جای دیگر نیز کنایون، مادر اسفندیار، با تصمیم پسرش برای خواستن تاج و تخت گشتاسپ مخالفت می‌کند و:

چنین گفت با مادر اسفندیار
 که نیکو زد این داستان هوشیار
 که پیش زنان راز هرگز مگوی
 چو گویی سَخُن بازیابی به کوی
 به کاری مکن نیز فرمان زن
 که هرگز نیننی زنی رای زن

(40.38/295 و 294/5)

6. در این باره، ر.ک: خالقی مطلق، 1380 الف، ص 576؛ همو، 2006، ص 274.

(367/8 و 547-544/368)

بیت زیبای زیر عصاره دیدگاه حکیمانه فردوسی درباره برابری زن و مرد و تفاوت نداشتن دختر و پسر در نظر او - برخلاف ذهنیت سنتی حاکم بر فرهنگ گذشته ایران - است:

چو فرزند را باشد آیین و فر گرامی به دل بر چه ماده چه نر

(219/103/1)

شاهنامه و اقوام دیگر (ترکان و اعراب)

موضوع اصلی بخش مهم و مفصلی از شاهنامه نبرد ایرانیان با تورانیان است. تورانیان که بزرگ‌ترین دشمن ایران و ایرانی هستند به رغم هم‌نژادی با ایرانیان گاهی با واژه‌های «ترک» و «ترکان» نامیده شده‌اند. علت اختلاط دو مفهوم / واژه متفاوت «تورانی» و «ترک» در شاهنامه این است که در تاریخ واقعی ایران، اقوام ترک‌نژاد از دشمنان و مهاجمانی بودند که به مرزهای شرقی ایران می‌تاختند، از سوی دیگر در روایات ملی - پهلوانی (تاریخ روایی / ملی) شرق ایران محل سکونت و حمله تورانیان است. به دلیل این اشتراک به تدریج دو واژه «تورانیان» و «ترکان» از دو حوزه تاریخ ملی و واقعی با هم درآمیخته است و در منابع شاهنامه و به دنبال آن خود شاهنامه فردوسی و بعضی متون تاریخی و ادبی ترکان و تورانیان به خطا یکی انگاشته شده‌اند.⁷

بر این اساس ترکان و تورانیان در شاهنامه، برخلاف آنچه از سوی برخی افراد با نیت‌های خاص طرح و تکرار می‌شود، هیچ ربطی به منطقه آذربایجان و آذربایجانیان ندارد؛ آذربایجان - یا مطابق کاربرد آن در زبان فردوسی، آذربادگان - و مردمانش نه تنها دشمن ایران و ایرانی نیست / نیستند بلکه این ناحیه یکی از پراهمیت‌ترین، مورد احترام‌ترین و مقدس‌ترین بخشهای جغرافیای حماسه ملی ایران و روایات آن است. آذربادگان / آذربایجان، در شاهنامه محلی است که آزمون انتخاب جانشین کاووس در آنجا روی می‌دهد و کیخسرو با گشودن دژ بهمن در حدود اردبیل به شهریاری ایران می‌رسد. آتشکده معروف آذرگشسپ در این ناحیه است و بارها شاهانی چون کاووس، کیخسرو و انوشیروان برای یاری خواستن از خداوند یا به جای آوردن شکر و ستایش به آنجا می‌روند. آذربادگان پناهگاه امن رانده‌شدگان و خطرگریزان است؛ مثلاً خسرو پرویز برای رهایی از خشم پدرش به آنجا می‌گریزد و رستم فرخ‌زاد در نامه‌ای به برادرش از او می‌خواهد که در برابر حمله اعراب به آذربادگان برود. بزرگ‌ترین دشمن داستانی ایرانیان یعنی افراسیاب تورانی در آذربایجان و کنار دریاچه چیچست (اورمیه امروز) گرفتار و به دست کیخسرو کشته می‌شود.⁸

دانشجویان و علاقه‌مندان حتماً باید به دو نکته مهم توجه جدی داشته باشند: نخست اینکه آذربایجانیان برخلاف شهرت و تداول نادرست افواهی ترک نیستند و فقط زبان مادری و محلی آنها ترکی است که البته دلیل ترک‌تباریشان نیست. این واقعیت تاریخی از شاهنامه هم برمی‌آید که پادشاه توران / ترکان، افراسیاب،

7. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: رئیس‌نیا، 1382، ص 126؛ رضا، 1384، صص 60-67؛ سرکاراتی، 1383، ص 458؛ فن‌گابین، 1383، ص 727؛ یارشاطر، 1383، ص 520؛ سینا، 1380، صص 72-74؛ 627. Dais, 2000, p.

8. برای تفصیل در باب این رویدادها، ر.ک: اجلالی، 1374، صص 871-880.

در آذربایجان کشته می‌شود و در لشکرآرایی کیخسرو برای جنگ بزرگ با افراسیاب و تورانیان، بزرگانی از برد و اردبیل نیز در سپاه ایران هستند. دیگر اینکه دشمنی و نبردهای ایرانیان با تورانیان / ترکان در شاهنامه سبب تحقیر نژادی آنها از زبان فردوسی نشده و، همان‌گونه که در مقدمه کتاب شاهنامه (1) اشاره شد، دلاوریها و خصوصیات انسانی و میهن‌دوستانه مهتران توران نیز ستوده شده است. این نکته در کنار علت اختلاط دو واژه «ترک» و «تورانی» و تفاوت این دو با مفهوم «آذربایجان» و «آذربایجانی» در شاهنامه⁹ موضوعاتی است که گاهی زیر سایه هیاهوهای افراطی و غیرعلمی عده‌ای رنگ می‌بازد و درست و دقیق تبیین نمی‌شود.

غیر از ترکان / تورانیان، جایگاه اعراب در شاهنامه نیز گاهی محل بحثها و اظهارنظرهای احساسی بوده است. در داستانهای حماسه ملی ایران اعراب هم خویشاوند و یاور ایرانیانند، هم دشمن آنها. این قوم در ادوار پادشاهی ضحاک، کاووس، دارا و شاپور ساسانی به ایران می‌تازند و روزگار هزارساله فرمانروایی ضحاک طولانی‌ترین زمان تسلط داستانی آنها بر ایرانیان است، ولی در هیچ‌یک از این موارد نقد و نکوهشی درباره آنها در شاهنامه نیست؛ فقط در آخرین حمله و چیرگی آنها که در عصر یزدگرد سوم ساسانی روی می‌دهد - شاید به دلیل نزدیک‌تر بودن زمان این واقعه تاریخی به دوره زندگی فردوسی و مدونان منابع او و ملموس‌تر بودن تبعات آن برای ایرانیانی چون حکیم توس - سخنان طعنه‌آمیزی علیه آنها آمده است.

بخشی از این‌گونه ابیات - همچون بیتهای نکوهش زنان - الحاقی است و کاتبان و خوانندگان شاهنامه خواسته‌اند با سرودن و افزودن آنها احساسات ملی‌گرایانه خویش را از زبان فردوسی بیان کنند.¹⁰ مشهورترین نمونه این دسته از ابیات برافزوده که هنوز هم برخی سهواً به نام فردوسی می‌خوانند و براساس آنها بحث می‌کنند این دو بیت است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
که مُلک عجمشان کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردان تفو

(423/8) زیرنویس (10)¹¹

اما شماری از ابیات نقد و نکوهش اعراب، اصلی و سروده فردوسی است که در قالب سه نامه مطرح می‌شود: نخست در نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش که چه بازتاب نظر مؤلفان منبع فردوسی باشد و چه دیدگاه خود شاعر، نقدی است از رفتارهای ناشایست برخی از اعراب فاتح در ایران و ستمها و خوارداشتهای آنها

9. در اهمیت و احترام آذربایجان و مردمان آن در شاهنامه و نظر فردوسی همین بس که رستم فرخ‌زاد در سفارش خود به برادرش این منطقه را «جای بزرگان و آزادگان» می‌نامد:

همی‌تاز تا آذرآبادگان به جای بزرگان و آزادگان

(65/415/8)

برای آگاهی بیشتر درباره مقام شاهنامه در آذربایجان و انواع توجهات آذربایجانیان به آن نیز، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 248-251.

10. درباره این بیتها، ر.ک: خطیبی، 1385 الف، صص 99-107.

11. برای بحث درباره علل الحاقی بودن این دو بیت، ر.ک: امیدسالار، 1389 ب، صص 177-179؛ ترکی، 1387، صص 17-20؛ خالقی مطلق، 2009، بخش چهارم، ص 284؛ خطیبی، 1385 الف، صص 100-102.

نسبت به مردم سرزمین مغلوب.¹² در نامه دوم که رستم فرخ‌زاد به سعد وقاص می‌فرستد طعن و تعریض از زبان شخصیت رویداد (رستم) و احتمالاً مربوط به مآخذ فردوسی است و مهم‌تر اینکه سعد پاسخ آن را می‌دهد و در واقع نکوهشی یک‌سویه نیست. برای نمونه رستم فرخ‌زاد می‌گوید:

به سالی همه دشت نیزه‌وران نیابند خورد از کران تا کران
که او را ببايد به يوز و به سگ که بر دشت نخچير گيرد به تگ

(153 و 152/423/8)

سعد هم پاسخ می‌دهد:

تن يزدگرد و جهان فراخ چنين باغ و ميدان و ايوان و کاخ
همه تخت و گاه و همه جشن و سور نخرم به دیدار یک موی حور

(187/186/426/8)

در نامه دیگری نیز که یزدگرد هنگام گریز از برابر تازیان به مرزبانان توس می‌نویسد، مهاجمان را چنین می‌نکوهد:

از اين مارخوار اهرمن چهرگان ز دانایی و شرم بی‌بهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد همی‌داد خواهند گیتی به باد
... از این زاغساران بی‌آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

(372 و 369، 368/443/8)

درباره این بیتها هم مانند ابیات نکوهش زنان باید به دو نکته نقل سخن از زبان کسانِ داستان و بودن مضمون آنها در منابع شاهنامه توجه کرد به طوری که مثلاً مارخواری اعراب در نامه یزدگرد موضوعی است که در متون پهلوی، فارسی و عربی به آن اشاره شده¹³ و احتمالاً ساخته ذهن و زبان فردوسی نیست.

کوتاه سخن اینکه بیتهای اصلی و بعضی تعبیر تند فردوسی درباره اعراب در بخش پادشاهی یزدگرد انتقاد او از قومی است که به حیثیت ارضی، ملی و فرهنگی سرزمینش تاخته‌اند و این بی‌زاری و آزرده‌گی برخاسته از گرایشهای نژادپرستی نیست؛ زیرا فردوسی در جاهای دیگر شاهنامه به عنوان مسلمانی شیعه، پیامبر و امام عرب‌تبار دین و مذهب خویش را ستوده و از حیثی قتیبه احتمالاً عرب‌نژاد به نیکی و احترام یاد کرده است.¹⁴

اشاره‌ای به نفوذ و تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران و جهان

شاهنامه از زمان پایان سرایش آن در جوانب متنوعی از زندگی و فرهنگ اصناف گوناگون مردم ایران حضور و تأثیر داشته است.¹⁵ شعرا، نویسندگان و مورخان پس از فردوسی غیر از چند استثنای معدود با عبارات،

12. ر.ک: فردوسی، 1386، 97-92/418/8.

13. در این باره، ر.ک: خطیبی، 1385 الف، صص 104 و 105.

14. برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: محیط طباطبایی، 1369، صص 62 و 63.

15. برای بحثی در این باب، ر.ک: خالقی مطلق، 1391 ه، صص 161-167.

جملات و ابیات مختلف فرزانه توس و اثر وی را ستوده¹ و از ابیاتش در نثر ادبی، تاریخی، حکمی یا عرفانی خویش استفاده کرده‌اند.² شاعران از نامها و داستانهای شاهنامه به کرات در قصاید، غزلیات، قطعات و ... خود برای مدح بزرگان، ساختن تمثیلات تعلیمی، نمادپردازیهای عرفانی، توصیف معشوق، تصویرگری طبیعت، طنز و نقیضه، نعت نبی (ص) و منقبت امامان (ع) و ... به صورت بسیار متنوع و هنرمندانه بهره‌ها گرفته‌اند و این گسترده‌ترین گونه تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران است. این موضوع شواهد فراوانی از گذشته شعر فارسی تا جدیدترین سروده‌های معاصر دارد³ اما چون در حدود بررسیهای نگارنده قآنی بیش از گویندگان دیگر توانسته است اشراف خود را بر شاهنامه نشان بدهد و از آن استفاده بکند⁴ در اینجا تغزل یکی از قصیده‌های او درباره آغاز بهار آورده می‌شود که در آن از اسامی و داستانهای شاهنامه‌ای برای توصیفات و تصویرسازی به زیبایی بهره‌مند شده است:

نوش‌دارو از دل دیو خزان می‌آورد	رستم عید از برای چشم کاووس بهار
فتح‌نامه سلیم دی از خاوران می‌آورد	یا منوچهر صبا زی آفریدون ربیع
از گل سوری درفش کاویان می‌آورد	بهر دفع بیوراسپ دی، گلستان کاوه را
از هلاک اشکیوس مهرگان می‌آورد	رستم اردیبهشتی مژده نزد توس عید
از کمان بهمنی تیر و کمان می‌آورد	بهر ناورد فرامرز خریف اینک سپهر
در بر اسکندر صاحب‌قران می‌آورد	یا پیام کشتن دارای دی را باد صبح
دستگیر از نیزه آتش‌فشان می‌آورد	یا شماساس خزان را قارن اردیبهشت
در چمن چون اردشیر بابکان می‌آورد	یا نوید قتل کرم هفتواد دی، نسیم
گیو فروردین به خواری موکشان می‌آورد	یا گروی فصل دی را بر فراز تل خاک
همچو رویین‌تن ز راه هفت خان می‌آورد ⁵	... خواهران لاله و گل را ز هفت اندام خاک

در حوزه زبان فارسی افزون بر لغات، ترکیبات و کنایات شاهنامه نامها و اصطلاحات مرتبط با آن نیز به صورت کنایه، ترکیب، تشبیه، مثل و ... کاربرد دارد و بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی در اصل مصراعها و بیت‌های فردوسی است.⁶ روایت‌های شفاهی فراوانی که درباره خود فردوسی و داستانها و شخصیت‌های شاهنامه در فرهنگ عامیانه ایران ساخته و نقل می‌شده است⁷ نشان‌دهنده اقبال عمومی همه ایرانیان با سن، شغل و زادگاه مختلف به حماسه ملی خودشان است. نمایان‌ترین نوع حضور شاهنامه در میان عامه مردم رواج و

1. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 263 و 264.
 2. ظاهراً در متون نوشته شده در فاصله قرون پنجم تا دهم مجموعاً 917 بیت از شاهنامه نقل شده است. ر.ک: خالقی مطلق، 1391 هـ، ص 168 و نیز، ر.ک: همو، 1381 هـ، ص 297.
 3. برای ملاحظه نمونه‌هایی، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 265-268؛ خاتمی، 1387، صص 34-39؛ مینوی، 1372، صص 130-150.
 4. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، 1387، صص 131-161.
 5. قآنی، 1336، ص 146.
 6. در این باره برای نمونه، ر.ک: واعظزاده و یاحقی، 1392، صص 1-28.
 7. برای دیدن بعضی از این داستانها، ر.ک: انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، 1369، ج 3؛ شیرمحمدیان، بهرام و دادجان عابدزاده، قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمانهای شاهنامه، دوشنبه، سفارت جمهوری اسلامی ایران، 1996 م.

رونق چندصدساله سنت شاهنامه‌خوانی و نقالی¹ و پیوندهای عاطفی جالبی است که از این راه بین شنوندگان روایات ملی - پهلوانی با حوادث و یلان و شهیریان آن ایجاد شده است؛ مثلاً گزارشهایی هست که در پایان نقالی داستان رستم و سهراب که مجلس سهراب‌کشی بود مردم دیوارهای قهوه‌خانه (محل نقالی) را با پارچه‌های سیاه می‌پوشانیدند و هنگامی که نقال به لحظه تراژیک روایت می‌رسید همگان شیون و زاری می‌کردند.² در یک مورد عجیب دیگر - که از شواهد مهم میزان نفوذ شاهنامه در زندگی گذشته ایرانیان است - یکی از سرشناسان شیراز، پس از نقل داستان کشته شدن رستم به نیرنگ نابرداریش شغاد و گریستن مردم، در مسجد مجلس ختمی برای تهمتن برپا می‌کند و طبقات مختلف مردم شیراز برای عرض تسلیت به مسجد می‌آیند!³

ایرانیان از دیرباز تا امروز بخشی از نامهای فرزندان خویش را از اسامی پهلوانان و شاهان شاهنامه گرفته‌اند و حتی در سراسر ایران مکانهای مختلفی وجود دارد که نامشان منسوب به کسان شاهنامه‌ای است (مثلاً: قلعه سهراب، فرامرزان، رستم‌آباد، فریدون‌شهر، گردنه بیژن و ...). هنرمندان ایرانی همواره به حماسه ملی توجه داشته‌اند و احتمالاً نگارگران بیش از دیگر هنرمندان از شاهنامه بهره‌مند شده‌اند. دست‌نویسهای مصور شاهنامه، تابلوهای مستقل داستانهای آن و مجالس نقاشی قهوه‌خانه‌ای به خوبی نشان می‌دهد که شاهنامه یکی از مضمون‌بخش‌ترین آثار نگارگری ایرانی بوده است.⁴ در کنار این، نگاره‌های روایات و اشخاص آن بر در و دیوار کاخها، گرمابه‌ها، زورخانه‌ها و روی کاشی و فرش و سنگ و فلز نیز نقش بسته⁵ و ابیاتش زینت‌بخش کتیبه‌ها، سفالها⁶ و آثار خوش‌نویسان هنرمند بوده است.

در حوزه مکتوبات هنری، نمایش‌نامه‌نویسی نیز با شاهنامه رابطه متعددی دارد و از زمان نخستین نمایش‌نامه‌ای که در ایران براساس شاهنامه (داستان رستم و سهراب و به قلم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر در سال 1292 ه. ش) نوشته شده تا سال 1382، صد و بیست و یک اثر مأخوذ از روایات حماسه ملی تهیه شده است.⁷ این را هم باید افزود که غیر از شعرا و نثرنویسان گذشته، تأثیر شاهنامه در ادبیات داستانی معاصر هم دیده می‌شود و علاوه بر آثاری مانند رمان رستم در قرن بیست و دوم (نوشته مرحوم صنعتی‌زاده کرمانی) - که موضوع آن حضور جهان‌پهلوان شاهنامه در دنیای امروز و درماندگی و شگفت‌زدگی او در برابر مظاهر آن است - داستانهای دیگری چون سووشون شادروان سیمین دانشور، جم و جمک محمد محمدعلی، شب سهراب‌کشان

1. برای آگاهی و توجه دانشجویان خاطر نشان می‌کند که شاهنامه‌خوانی با نقالی متفاوت است و نباید این دو فن را یکی دانست. شاهنامه‌خوانی، خواندن عین متن شاهنامه فردوسی در میان جمع است و نقالی به روایت منثور داستانهای ملی-پهلوانی گفته می‌شود که همواره همان روایات شاهنامه یا کاملاً مطابق با آنها نیست و نقالان دخل و تصرفهای گوناگون در آنها انجام می‌دهند. برای مروری کوتاه بر شاهنامه‌خوانی و نقالی در ایران، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 280-284.

2. در این باره، ر.ک: میرشکرایی، 1385، صص 38 و 39.

3. درباره این واقعه، ر.ک: مزده، 1353، صص 166 و 167.

4. در این باره، ر.ک: سیف، 1369؛ سیمپسون، 1388، صص 21-34؛ نامور مطلق و کنگرانی، 1389، صص 1-50.

5. برای آگاهی بیشتر به ترتیب، ر.ک: طابلی، 1369، صص 27-33؛ مگی‌نژاد، 1389، صص 73-91؛ تقی‌آوا، 1389، صص 111-132؛ صحرانورد، 1389، صص 133-143.

6. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: روحفر، 1381، صص 33-57.

7. برای فهرست این آثار، ر.ک: حنیف، 1384، صص 196-207.

بیزن نجدی و ... هم به صورتهای پیدا و پنهان از مضامین شاهنامه‌ای متأثر شده‌اند.¹ قلمرو تأثیر شاهنامه فقط منحصر به ایران نیست و به لحاظ جغرافیایی در سرزمینهای دیگر نیز نفوذ و حضور داشته است. غیر از ترجمه‌های مختلف شاهنامه حداقل به سی‌وشش زبان در دنیا² برخی از نمونه‌های مهم تأثیرات جهانی حماسه ملی ایران چنین است: در زمان علاءالدین کیقباد از سلجوقیان روم (به سال 618 هـ.ق) بر سنگهای باروی قونیه ابیات حکمی شاهنامه نگاشته شده بود.³ یک راهب بودایی ژاپنی در سال 1217 م در بندر زیتون چین با سه بازرگان ایرانی دیدار می‌کند و از آنها می‌خواهد که برای او چیزی به یادگار بنویسند. آنها دو بیت و یک رباعی می‌نویسند که یکی از آن ابیات از شاهنامه بوده⁴ و حدود هفتصد سال در معبدی ناشناخته مانده بود.⁵ محمد بن تغلق، فرمانروای سلسله تغلق در هند، شاهنامه را از حفظ داشت.⁶ تاجیکان چین در منطقه خود قبر رستم را نشان می‌دهند و به زیارت آن می‌روند.⁷ در آیینهای قزاقها شاهنامه یکی از اسباب اصلی جهاز عروس بوده⁸ و معروف‌ترین دوچرخه‌های ساخت پاکستان رستم و سهراب نامیده می‌شده است.⁹ این مورد هم که مرحوم استاد ملک‌الشعراى بهار نقل کرده‌اند بسیار جالب است که «در لندن مجسمه فردوسی ... را بر سر قبر شوهر ملکه ویکتوریا ساخته و آن پیکر با عظمت را ... محترم شمرده و به آن سلام می‌دهند».¹⁰

چند دیدگاه نادرست در شاهنامه‌پژوهی

در چند ده سال اخیر، در مطالعات مربوط به فردوسی و شاهنامه بعضی نظریات نادرست مطرح شده که به دلیل مغایرت با اسناد، قراین و ادله موجود مبنای علمی ندارد و در شکل‌گیری و انتشار بیشتر آنها اهداف و اسبابی چون نامجویی از راه مخالف‌خوانی، تعصب و افراط در ملی‌گرایی، شاهنامه‌ستیزی، خیال‌پردازی، ناآشنایی با فردوسی و شاهنامه و ... بیش از نیت تحقیق درست مؤثر و نمایان بوده است. در این بخش شماری از مهم‌ترین نظریه‌های دیگرسان در شاهنامه‌پژوهی ذکر و بررسی می‌شود تا دانشجویان و علاقه‌مندان با آگاهی و هوشیاری نسبت به آنها از قبول، بازگویی و ترویج چنین تصورات نادرستی حتماً

1. در این باره، ر.ک: بزرگ بیگدلی، 1389، صص 51-77؛ حقیقی، 1389، صص 84-86.
2. برای ترجمه‌های شاهنامه، ر.ک: افشار، 1390، صص 215-252؛ خالقی مطلق، 1391 هـ، صص 172-174؛ رادفر، 1369، صص 145-190؛ صفا، 1363، صص 215-221.
3. ر.ک: منصوری، 1374، ص 902.
4. این بیت با تفاوتی در ضبط در چند دست‌نویس شاهنامه آمده و در تصحیح دکتر خالقی مطلق الحاقی است: جهان یادگار است و مارتفتنی به مردم نماند به‌جز مردمی

(403/5/ زیرنویس 1)

5. ر.ک: کورویانگی، 1374، صص 63 و 64.
6. ر.ک: محمدخان، 1374، ص 647.
7. ر.ک: سعدالله‌زاده، 1373، ص 58.
8. ر.ک: باتیرخان، 1383، ص 9.
9. ر.ک: چوهدری، 1369، ص 425.
10. بهار، 1345 ب، ص 15.

پرهیز کنند.

1. به نظر بعضی محققان، فردوسی نظم کامل شاهنامه را در دوره سامانیان به پایان رسانده و قبل از آغاز سلطنت محمود در گذشته است.¹ این نظریه که سابقه طرح آن حداقل به دهه پنجاه شمسی می‌رسد و اخیراً نیز در دو کتاب دیگر تکرار و تأکید شده،² به استناد چهار گواهی و قرینه کلی نادرست است: 1) وجود مدایح محمود غزنوی در همه نسخه‌های شاهنامه؛ 2) ذکر نام شخصیت‌های عصر غزنوی و رویدادهای تاریخی این دوران در شاهنامه؛ 3) دو بیت اصلی مربوط به پایان تدوین‌های اول و دوم شاهنامه در سالهای 384 و 400 ه.ق؛ 4) اشاره همه منابع تاریخی و ادبی کهن و معتبر به پایان یافتن شاهنامه در عصر محمود و وفات فردوسی در آن هنگام.

2. در سالهای اخیر در بعضی محافل دوستانه، انجمن‌های شاهنامه‌خوانی، شبکه‌های ماهواره‌ای، نوشته‌های اینترنتی و معدودی از جلسات علمی و کتابها و مقالات، اندیشه‌ای طرح، تکرار و ترویج می‌شود که فردوسی مسلمان و شیعه نبوده است. براساس چنین پنداری در کتابی، دیباچه شاهنامه سراسر مبتنی بر مطالب متون اوستایی و پهلوی و بدون هیچ اشاره اسلامی و دینی- مذهبی دانسته شده است³ و یکی از محققان هم به تصریح نوشته‌اند: «فردوسی سرآینده‌ای بی‌دین بوده که این بی‌دینی خویش را در اثری سترگ مانند شاهنامه منعکس کرده است».⁴ فارغ از مباحث و دلایل مختلف و طولانی که می‌توان در رد این انگاره پیش کشید، بیت زیبا و شکوهمند زیر از مقدمه شاهنامه به تنهایی برای اثبات مسلمانان و تشیع فردوسی و ابطال تصور مذکور کافی است که:

بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

(104/11/1)

به سبب همین صراحت و صلابت عده‌ای خواسته‌اند این بیت را الحاقی بدانند یا ضبط و قرائت آن را تغییر دهند ولی همان‌گونه که نگارنده در یادداشتی مستقل نشان داده است، بیت به مستند سه معیار اصلی داوری درباره اصلی یا افزوده بودن ابیات در فن تصحیح متون یعنی: 1) وضعیت آن در نسخه‌های کهن و معتبر شاهنامه، 2) موافقت لغات، ترکیبات، بلاغت و نحو بیت با سبک فردوسی، 3) هم‌خوانی اندیشه مذکور در آن با جهان‌بینی مذهبی و فکری فردوسی، به قطع و یقین از خود فردوسی است.⁵

3. شاعر نامدار معاصر، شادروان احمد شاملو در سخنرانی⁶ در دانشگاه برکلی امریکا، فردوسی را با آوردن برخی صفات ناسزاوار برای او، فتودالی خائن به طبقه زحمت‌کشان معرفی کرده‌اند که در شاهنامه، ضحاک عادل و به‌پاخاسته از میان مردم را به شخصی ظالم تبدیل کرده و کاوه آهنگر را که آلت دست اشراف از قدرت افتاده

1. برای این نظریه، ر.ک: اعتماد مقدم، 1350، صص 22 و 23؛ حصوری، 1387، صص 101-115؛ همایون فرخ، 1377، ج 2، صص 1761-1757.

2. ر.ک: عطایی فرد، 1385؛ وزیری، 1387.

3. ر.ک: عطایی فرد، همان.

4. وکیلی، 1390، ص 369.

5. ر.ک: آیدنلو، 1392 الف، صص 7-10.

6. با عنوان «چیزی که امروز به نام تاریخ در اختیار داریم به‌جز یک مشت دروغ و یاوه نیست».

بوده، دادخواه و ستم‌ستیز دانسته است که پس از شورش او فریدون به دلیل داشتن فرّه شاهی بر تخت می‌نشیند و نظام طبقاتی پیش از ضحاک را در جامعه حاکم می‌کند.¹ این تحلیل که قبل و بعد از مرحوم شاملو هم چندبار مطرح شده² درست نیست زیرا فردوسی در ترسیم نقش و شخصیت شاهان و پهلوانان در شاهنامه از منابع خود استفاده و پیروی کرده و خویشکاری و ویژگیهای آنها را با تصرفات خویش به اهورایی و اهریمنی تغییر نداده است. از این روی ظلم ضحاک و اشرافی‌گرایی کاوه و فریدون پرداخته ذهن یا دخالت فردوسی نیست. در تأیید این نکته همین گواهی بس که غیر از شاهنامه در تقریباً همه منابع موجود دیگر اعم از اوستایی، پهلوی، فارسی و عربی نیز ضحاک مخلوقی اهریمنی و زیانکار و فریدون شهریاری بزرگ و دادگر است.³

4. محققى به نام آقای ناصر پورپیرار که نظریاتِ خلاف آمد عادتى درباره تاریخ ایران دارند بر همین سیاق به قلمرو شاهنامه‌شناسی نیز وارد شده و ادعا کرده‌اند فردوسی از طرف مرکز شعوبی تدوین شاهنامه برای نظم این کتاب برگزیده شده و شاهنامه‌سرایى پیشه سفارشی او بوده است نه اندیشه‌اش. به زعم ایشان فردوسی این کار را برای تأمین معاش خویش انجام داده و نخستین رابط مرکز تدوین شاهنامه نیز با وی زنی است که در مقدمه داستان بیژن و منیژه از او یاد می‌کند.⁴ این نظریه به دو دلیل نادرست است: (1) نبودن نام و نشانی از سازمان یا مرکز شعوبی شاهنامه‌سازی در هیچ‌یک از منابع تاریخی و ادبی؛ (2) تصریح فردوسی در مقدمه شاهنامه به آغاز نظم حماسه ملی ایران و جستجوی منابع آن طبق خواست و علاقه شخصی خویش. درباره باطل بودن پندار سرایش شاهنامه به قصد بهره مالی نیز در بخش «فردوسی و محمود» در مقدمه کتاب شاهنامه (1) بحث شد.

5. همان‌گونه که پیش‌تر در مبحث «منابع شاهنامه» در همین مقدمه گفته شد، نظریه شفاهی و شنیداری بودن منابع شاهنامه که بیش از همه از سوی دو پژوهشگر امریکایی به نامهای دیک دیویس و آلگا دیویدسن طرح و تکرار می‌شود⁵ بنابر دلایلی که از متن اثر فردوسی و بیرون از آن عرضه شده، قاطعانه مردود است⁶ و دانشجویان و علاقه‌مندان احتمالاً نباید فریفته غربی بودن این محققان و بازگویی دیدگاه آنها در نشریات انگلیسی‌زبان امریکایی و اروپایی شوند.

6. اخیراً ویرایشی از شاهنامه به کوشش سی‌ساله آقای فریدون جنیدی در شش جلد منتشر شده است (تهران، بنیاد نیشابور، 1387) که در آن حدود سی‌وچهار هزار بیت الحاقی و فقط شانزده هزار بیت اصلی و سروده فردوسی انگاشته شده است. از آنجاکه پس از چاپ این متن بعضی از دوستداران حماسه ملی ایران اساس داوریهای خویش درباره ابیات اصلی و افزوده فردوسی را بر این ویرایش گذاشته‌اند باید به صراحت اعلام کرد که روش کار ویراستار ارجمند این چاپ برای تشخیص بیت‌های اصلی و الحاقی درست نیست و بیست‌وهفت

1. ر.ک: «حقیقت چقدر آسیب‌پذیر است» (گزارش)، 1369، صص 6-11.

2. از جمله، ر.ک: آویش، 1369؛ بهداد، 1374؛ جوادی، 1370؛ حصوری، 1378؛ همو، 1388.

3. در این باره، ر.ک: مهاجرانی، 1377.

4. ر.ک: پورپیرار، 1380، صص 238، 247، 250، 258، 259 و 262.

5. برای دیدن اهمّ مباحث و استدلال‌های ایشان، ر.ک: دیویدسن، 1378؛ دیویس، 1377، صص 92-110.

6. برای آگاهی از مهم‌ترین نقدهای این دیدگاه به زیرنویس‌های مبحث مربوط در بخش «منابع شاهنامه» در صفحات پیشین مراجعه شود.

معیاری که ایشان در پیشگفتار خویش برای این منظور ذکر کرده‌اند در برابر اصل اساسی توجه به دست‌نویسهای شاهنامه و مقابله آنها ضوابط فرعی و جانبی است. از این روی دانشجویان باید توجه داشته باشند که این ویرایش شاهنامه به رغم زحمات علاقه‌مندان و طولانی ویراستار و نیز تبلیغاتی که ممکن است در برخی انجمنهای خاص درباره آن صورت بگیرد به لحاظ اصول علمی هرگز قابل استفاده و ارجاع نیست.¹

7. در کتابی به نام معمای شاهنامه ادعا شده که حماسه ملی ایران دارای دو بخش اصلی و افزوده است. از آغاز کتاب تا پایان پادشاهی کیخسرو و نیز داستان رستم و اسفندیار شاهنامه اصل است که ناظم آن زرتشتی بوده، و از فرمانروایی لهراسپ تا آخر کار یزدگرد - غیر از هزار و چند بیت دقیقی و روایت رستم و اسفندیار - شاهنامه افزوده و سروده فردوسی است. فردوسی دبیر سراینده زرتشتی شاهنامه اصل بوده و لذا سروده‌های او را در اختیار داشته است؛ چون بیست سال در نگهداری آنها کوشیده و سپس ابیات خود را بدانها پیوسته، مجموع سالهای شاهنامه‌سرایی خویش را بنابر مبالغه‌گرایی ایرانیان، سی سال گفته است.² این فرضیه به سه دلیل باطل است: اول اینکه منابع مختلف ادبی و تاریخی از نزدیک‌ترین زمان به فردوسی تا امروز همه از شاهنامه فردوسی یاد کرده‌اند نه دو شاهنامه متفاوت (اصلی و فرعی) که بعدها در شکل کنونی تلفیق شده باشد؛ ثانیاً در دست‌نویسهای فراوان شاهنامه بخشهای اصلی و افزوده به نظر نمی‌رسد. سوم اینکه هماهنگی سبکی سراسر شاهنامه از آغاز تا پایان ثابت می‌کند که کل آن آفریده ذهن و زبان یک نفر است.³

8. در بعضی کتابها و مقالات معاصران، شاهنامه به مثابه متنی عرفانی تلقی شده است که داستانها و شخصیت‌های آن معنای نمادین دارد و باید به اصطلاحات و مفاهیم عرفانی تأویل شود. بر پایه چنین تصویری است که مثلاً سودابه و کاووس نماد نفس اماره، تمهینه خواسته‌های شهوانی، سیاوش نفس مطمئنه، زال روح افکنده شده به تاریکی عالم ماده، رستم سالک راه، نبرد رستم و اسفندیار درگیری نفس و جسم و ... تفسیر شده است.⁴ به رغم استفاده تصویری، نمادین و تمثیلی از کسان و روایات شاهنامه برای تبیین بهتر مسائل عرفانی و نمادگرایی صوفیانه آن در برخی آثار و اشعار گذشتگان (مانند: سنایی، عطار، سهروردی، ادهم خلخالی و ...) این نوع تحلیل و تفسیر در کارهای تحقیقی معاصر درست و پذیرفته نیست زیرا شاهنامه از متون سده چهارم هجری است و در این زمان هنوز عرفان به معنای اصطلاحی آن در ادب فارسی وارد نشده بود و آنچه در شاهنامه و برخی اشعار پیش و پس از آن دیده می‌شود زهد و تعلیم و حکمت است. دیگر اینکه موضوع شاهنامه - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - تا دوره قاجار تاریخ واقعی ایران انگاشته می‌شد و در اصل تاریخ ملی / روایی این کشور در قالب داستانهای حماسی - اساطیری است و هرگز نباید و نمی‌توان از اثری حماسی، اساطیری و تاریخی ولو با تأویل گزارشی عرفانی به دست داد.

1. برای نقد مفصل این ویرایش، ر.ک: آیدنلو، سجاد، «تصحیح نوآیین شاهنامه (بررسی ویرایش فریدون جنیدی)»، آینه میراث، سال نهم، شماره دوم (پیاپی 49)، زمستان 1390، صص 5-68.
2. ر.ک: وکیلی، 1384، صص 8، 24، 30، 37، 38، 45، 51، 59 و 97.
3. برای نقد کتاب معمای شاهنامه، ر.ک: آیدنلو، سجاد، «خلاف آمد عادت در شاهنامه‌پژوهی»، نامه پارسی، سال دهم، شماره چهارم (پیاپی 38)، زمستان 1384، صص 103-123.
4. برای دیدن بعضی از این گونه تأویلات، ر.ک: بصیری، 1386؛ قائم‌پناه، 1387؛ محمودی بختیاری، 1377، صص 388-463.
5. برای ملاحظه برخی نمونه‌ها، ر.ک: آیدنلو، 1390، صص 241-243.

مخالفت با فردوسی و شاهنامه

موضوع جالب و در عین حال عجیب و متناقض در سرگذشت شاهنامه در تاریخ فرهنگ و ادب ایران این است که این اثر و سراینده آن در کنار احترام و اقبال هزار و چند ساله از نقد و نکوهش و مخالفت نیز به دور نمانده است. شاهنامه‌ستیزی و فردوسی‌گریزی سابقه‌ای هزار ساله دارد و از زمان خود فرزانه توس که اثرش در دربار غزنوی مقبول واقع نمی‌شود آغاز شده است. نموده‌های اساسی این طرد و معارضه در آن روزگار به دو صورت دیده می‌شود. یکی تغافل از نام فردوسی و شاهنامه در غالب کتابهای ادبی و تاریخی تألیف شده در حوزه نفوذ غزنویان و سلجوقیان¹ و دیگر، طعن و تعریض بعضی شاعران مدیحه‌سرای سلاجقه در باب حکیم توس و اثرش. برای نمونه امیر معزی گفته است:

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ

از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سَمَر

در قیامت روستم گوید که من خصم توام

تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر

گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ

گفته ما راست است از پادشاه نامور²

احتمالاً مهم‌ترین نوع مخالفت با فردوسی و شاهنامه تصوّر تقابل و تعارض شاهنامه (و به طور کلی داستانهای ملی ایران پیش از اسلام) با مسائل، موضوعات و روایات دینی- مذهبی است. قدیمی‌ترین سند ادبی شاهنامه‌ستیزی مذهبی نیز که تاکنون شناخته شده، منظومه علی‌نامه ربیع (سروده 482 ه. ق) است که ناظم آن در عین اعتقاد و احترام به ارزشهای هنری و ادبی حماسه ملی ایران و تأثرات گوناگون از آن، محتوای پیش از اسلام (مغانه) شاهنامه را نکوهیده است:

نظر کن در آثار اشراف تو	به شهنامه خواندن مزین لاف تو
در این کوی بیهوده‌گویان مپوی	تو از رستم و طوس چندین مگوی
علی‌نامه خواندن بود فخر و فر ³	که مغ‌نامه خواندن نباشد هنر
سخن نشنود دین [کذا] مگر بر فسوس	ز شهنامه و رستم و گیو و طوس
که تا زو به هر دو جهان بر خورد ⁴	علی‌نامه خواند زفان خرد

این‌گونه نگاه به شاهنامه از قرن پنجم به بعد - حتی تا روزگار ما - استمرار داشته است و از نمونه‌های دیگرش می‌توان به تعبیر و توصیه‌های شیخ حسن کاشی (سده 7 و 8 ه. ق) در کتاب تاریخ محمدی اشاره کرد که شاهنامه را «قصه مجاز» و «گنه‌نامه» خوانده و از علاقه‌مندان نظم فارسی خواسته است که به

1. در این باره، ر. ک: ریاحی، 1372، صص 65-71؛ همو، 1375، صص 160-165.

2. امیر معزی، 1385، ص 247.

3. ربیع، 1389، 135/2977-2979.

4. همو، 6758/303 و 6759.

جای این کتاب، اخبار پیامبر (ص) و امامان (ع) را بخوانند.¹ قاسمی گنابادی که خود از مقلدان شاهنامه است، فردوسی را راوی داستانهای «جمعی همه بی‌نیاز از اسلام / برداشته از طریق حق گام» معرفی کرده² و شاعری به نام / تخلص جوهری بر حکیم توس خرده گرفته است که چرا به جای توجه به دلاوریهای امام حسین (ع) و یاران ایشان، گروهی گبر را ستوده و بزرگ داشته است.³ در دوره معاصر هم کسانی با اطلاق تعبیر «شاهنامه نیرنگ و دروغ» بر حماسه ملی ایران کوشیده‌اند آرامگاه فردوسی را ویران کنند⁴ که خوشبختانه موفق نشده‌اند. طبعاً شخصیت خود فردوسی نیز به عنوان سراینده شاهنامه از نقد و نکوهشهای ناشی از این گونه تلقی مصون نمانده و مثلاً بنابر داستانی که نخستین بار در اسرارنامه عطار و سپس مآخذ دیگر نقل شده است شیخی به نام ابوالقاسم - که منابع بعدی به نادرست او را ابوالقاسم گرگانی (صورت صحیح: کرگانی / کرکانی) دانسته‌اند - به این دلیل که فردوسی مادح گبران بوده است بر پیکر او پس از وفات نماز نمی‌خواند و البته شب نیز شاعر را به خواب می‌بیند که به سبب یک بیت توحیدیش آمرزیده شده است.⁵ شخصی به نام آشوب هندی (درگذشته 1199 ه.ق) هم فردوسی را با صفاتی چون «مغ مغ نسب»، «گبر آتش پرست» و «ز اسلام بیگانه با کفر خویش» مذمت کرده است.⁶ دانشجویان و علاقه‌مندان توجه خواهند داشت که مخالفت با فردوسی و شاهنامه از موضع دینی و مذهبی در تاریخ فرهنگی- اجتماعی ایران فقط از سوی معدودی از متعصبان ناآشنا با متن این اثر بوده است و عموم مردم که فردوسی را حکیمی معتقد می‌دانستند هرگز از این منظر به نفی و انکار وی و اثرش نپرداخته‌اند.⁷

با جستجو در تاریخ ادبی و اجتماعی ایران و حتی کشورهای دیگر، باز شواهدی از انواع تلقی‌ات انتقادی یا خصمانه از شاهنامه یافته می‌شود. از جمله انوری، شاعر نامدار، در قطعه‌ای برای اینکه بگوید حکمت برتر از شعر است به «نقصان فردوسی» در برابر «کمال بوعلی» سینا اشاره کرده و شاهنامه را در مقابل شفای ابن سینا هیچ شمرده است.⁸ یکی از نقالان دوره قاجاری به نام حسین اسمال چُرک براساس این پندار که شاهنامه کارنامه شاهان بیدادگر و پهلوانان ظالم است برای اینکه آن را خوار کند بخشی از متن را به هزل درآورده است؛⁹ همچنین شخصی با نام عالم جان داغستانی دو جلد کتاب به زبان عربی نوشته است تا به زعم خویش ثابت کند افراسیاب بر حق و رستم نامرد بوده است.¹⁰ در روزگار ما هم وابستگان جریان / مکتب

1. ر.ک: جعفریان، 1378، صص 120 و 121.

2. ر.ک: یاحقی، 1388، ص 267.

3. ر.ک: دبیرسیاقی، 1387، ص 137.

4. ر.ک: باستانی پاریزی، 1372، ص 279.

5. ر.ک: عطار، 1386، 229 و 3205/230-3221.

6. برای دیدن ابیات او، ر.ک: ریاحی، 1372، صص 464-466.

7. در این باره ر.ک: پورجوادی، 1367، صص 29-44؛ متینی، 1369 ب، صص 379-399.

8. در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر هر کجا آمد شفا شهنامه گو هر گز مباح

(انوری، 1376، ج 2، ص 659)

9. ر.ک: شهری، 1369، ج 5، صص 512 و 513.

10. ر.ک: نامه‌های پاریس، 1384، ص 306.

پان ترکیسم که بدون توجه دقیق به مطالبی که در بخش «شاهنامه و اقوام دیگر» بدانها اشاره شد، به نقد و خوارداشت شاهنامه و فردوسی می‌پردازند و نیز مَلّی‌گرایان افراطی که می‌خواهند حکیم توس را شعوبی، اسلام‌گریز، غیر مسلمان، زرتشتی و ... معرفی کنند هریک به تعبیر عامیانه از یک سوی بام افراط و احساسات‌زدگی غیر علمی افتاده‌اند و متأسفانه دانسته یا ندانسته اصلی‌ترین مخالفان و معارضان حماسه ملی ایران هستند.

غیر از نکوهش و نقدهای برخاسته از مخالفت، گاهی بعضی شاعران بعد از فردوسی - به ویژه منظومه‌سرایان مقلد وی - از دیدگاه‌های گوناگون بر او و اثرش خرده‌هایی گرفته‌اند که برای آگاهی دانشجویان و علاقه‌مندان در این بخش به چند نمونه اشاره می‌کنیم. اسدی توسی همشهری فردوسی به صورت تلویحی ایراد گرفته است که چرا فردوسی روایات دلاوری گرشاسپ را در شاهنامه نیاورده است:

به شهنامه فردوسی نغز گوی	که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود	از این داستان یاد ناورده بود
نهالی بُد این رُسته هم زان درخت	شده خشک و بی‌بار و پژمرده سخت ¹

اشکال نظر اسدی - و دیگرانی که تصوّر می‌کردند یا دوست می‌داشتند که باید همه داستانهای مَلّی - پهلوانی ایران در شاهنامه باشد - این است که توجه نکرده‌اند فردوسی در کار خویش پیرو ساختار روایی منابع بوده و حتی برای حفظ وحدت موضوعی و داستانی حماسه مَلّی ایران و نیز نگرانی از پایان گرفتن عمرش و ناتمام ماندن شاهنامه، از میان مآخذ خود یا روایاتی که می‌توانسته است به دست بیاورد احتمالاً اقدام به انتخاب می‌کرده است.² سعدی در مقدمه باب پنجم بوستان پس از اشاره به اینکه پراکنده‌گویی سخن گفتن او را در شیوه «خشت و کوپال و گرز گران» بلیغ ندانسته و این کار را به دیگران ختم یافته دانسته است،³ ادعا کرده که:

نداند که ما را سرِ جنگ نیست	وگر نه مجال سخن تنگ نیست
بیا تا در این شیوه چالش کنیم	سر خصم را سنگ بالش کنیم ⁴

اگر خواست سعدی از «چالش» در شیوه «خشت و کوپال و گرز گران» برابری با فردوسی در حماسه‌سرایی باشد، براساس روایات بوستان نتوانسته است از عهده این ادعا برآید.⁵ قاسمی حسینی گنابادی در منظومه شاهنامه نَوّاب عالی از توقع مالی فردوسی از محمود انتقاد کرده و گفته است:

ز محمود و فردوسیم در ملال
که این تیره‌بخت است و آن خسته‌حال

1. اسدی، 1317، 18-16/20.

2. برای آگاهی بیشتر درباره این موضوع، ر.ک: آیدنلو، 1387، صص 55 و 56.

3. که فکرش بلیغ است ورایش بلند در این شیوه زهد و طامات و پند

نه در خشت و کوپال و گرز گران که آن شیوه ختم است بر دیگران

(سعدی، 1384، 2504/136 و 2505)

4. سعدی، 1384، 2506/136 و 2507.

5. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: امامی، 1374، صص 168-153؛ وحیدیان کامیار، 1369، صص 44-56.

یکی از نی خامه صورت‌نگار	در اوصاف جمعی ز دین برکنار
ز دونان دلش آرزومند گنج	ز دون هم‌تیه‌ها گرفتار رنج
چو قانون، دل از فکر سیمش خراب	رگ جانش افتاده در پیچ و تاب
چو گل در طمع کیسه اندوخته	طمعهای خامش جگر سوخته ¹

ناگفته پیداست که این اعتراضات مبتنی بر افسانه‌های مشهور و گسترش‌یافته شاهنامه‌سرایبی فردوسی به امید دریافت صله محمود است که در مقدمه شاهنامه (1) درباره نادرستی آنها بحث شد. محمدعلی توسی، ناظم شاهنامه نادری، سخن فردوسی را به سبب اشتغال بر داستانهای رستم و شخصیت‌های زرتشتی (شاهان و پهلوانان ایران پیش از اسلام) درخور نقد دانسته است:

کلامش خرد وحی انگاشتی	به تعظیمش از جای برخاستی
اگر قصه رستم داستان	نمی‌بود یا مدح زردشتیان ²

عبدالحسین میرزا از لشکریان دوره مظفرالدین‌شاه در سالنامه‌اش بر فردوسی ایراد گرفته که در ذکر نامهای پادشاهان و اشخاص تاریخ ملی ایران گرفتار سهو و تحریف شده و اسامی همه شهریاران را به ترتیب نیاورده است:

در آن نامهایی که او گفته است	بسی سهو و تحریفها رفته است
همان در زمانهای شاهان پیش	بسی کرده تلفیق از کم و بیش
نیاورده نام شهان را تمام	به ترتیب از ایشان نبرده است نام ³

این انتقاد هم به سان ایراد اسدی ناشی از علاقه سنتی ایرانیان به بودن همه روایات ملی - پهلوانی ایران در شاهنامه و نیز بی‌توجهی به مسئله استفاده و پیروی فردوسی از منابع مکتوبی است که اصولاً نمی‌توانسته شامل همه گزارشهای متنوع تاریخ ملی / روایی (با تمام اختلافها در جزئیات) باشد.⁴

1. قاسمی حسینی گنابادی، 1391، 5475/294-5479.

2. طوسی، 1339، 332/15 و 333.

3. ر.ک: رزمجو، 1381، ج 1، ص 196.

4. برای نقدی دیگر از این منظر در کتاب تاریخ فرازستان از عصر ناصرالدین شاه قاجار، ر.ک: طلایی، پرویز حسین، «معرفی و بررسی شیوه تاریخ‌نویسی سه نسخه تاریخ ایران باستان، فرازستان و مقدمه فرازستان»، آینه پژوهش، سال بیست‌ودوم، شماره ششم (پیاپی 132)، بهمن و اسفند 1390، ص 76.